



نسخہ ی الکترونیکی تہیہ شدہ توسط اولین سایت رسمی علامہ طباطبائی (ره)

[www.allamatabatabai.com](http://www.allamatabatabai.com)

شابک ۷-۰۵۰-۴۷۰-۹۶۴-۹۷۸

---

Isbn 978-964-470-050-۷

«علی «ع» و فلسفه ی الهی»

- \* مؤلف : علامه سیّد محمدحسین طباطبایی
- \* مترجم : سیّدابراهیم سیّد علوی
- \* موضوع : معارف
- \* قطع : رقعی
- \* نوبت چاپ : چهارم (ویرایش جدید)
- \* چاپ و نشر : دفتر انتشارات اسلامی
- \* تعداد مجلّات : یک جلد
- \* تعداد صفحات : ۱۰۸
- \* تاریخ انتشار : بهار ۱۳۸۸
- \* شمارگان : ۱۰۰۰

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرّسین حوره علمیّه قم

# علی «ع» و فلسفہ الہی

مؤلف:

علامہ سیّد محمد حسین طباطبائی

(صاحب تفسیر المیزان)

مترجم: سیّد ابراہیم سیّد علوی



دفتر انتشارات اسلامی

وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم

## «فهرست مطالب»

- مقدمه ناشر ۶
- مقدمه مترجم ۷
- فلسفه چیست؟ و فلسفه الهی کدام است؟ ۱۰
- دین و فلسفه ۱۴
- فلسفه الهی اسلام یا کمال فلسفه ۱۹
- دو نوع قضاوت علمی و حقوقی ۲۳
- اجمال از زندگی علی «ع» و اشاره ای به شخصیت روحانی و مقام علمی او ۲۵
- مقایسه ای بین سخنان علی «ع» و سخنان دیگران ۳۲
- نمونه هایی از سخنان علی «ع» پیرامون برخی از مسائل فلسفه الهی ۳۹
- \*مدخل
- فصل اول: روش تحقیق و راه وصول به حقایق علمی و اشاره به گفتار علی «ع» ۴۱
- فصل دوم: مراحل پنجگانه شناخت خدا ۴۳
- فصل سوم: توحید حقیقی و نقل پاره ای از سخنان علی «ع» در این خصوص ۵۳
- فصل چهارم: تحقیقاتی راجع به توحید و شرح سخنان علی «ع» و طرح یک سلسله مسائل مشکل فلسفی ۵۶
- فصل پنجم: در عدم امکان شناخت ذات باری تعالی و توضیح علم خدا به ماسوی و علم ماسوی به او ۶۱
- فصل ششم: در بیان پاره ای از صفات کمالیه الهی و کلام علی «ع» پیرامون آنها ۶۳

- فصل هفتم: در صفات ثبوتی و سلبی باری تعالی ۶۴
- فصل هشتم: چگونگی مشاهده خدا و حدیث ذعلب ۶۸
- فصل نهم: پاره ای از حقایق معارف الهی ۷۳
- فصل دهم: در چگونگی آفرینش و بیان علی «ع» ۷۵
- فصل یازدهم: بیان علی «ع» پیرامون جهان برین ۷۶
- فصل دوازدهم: معنای تقدیر و حدیث مربوط ۷۸
- فصل سیزدهم: معنای استطاعت بندگان و بررسی حدیث عبایه ۸۴
- فهرست منابع و مآخذ

## مقدمه ناشر

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱)

خداوند متعال، آخرین سفیر بشیر و نذیر خویش را در منطقه ای به رسالت مبعوث فرمود که به «جاهلیت» مشهور بود؛ و در عصری که در میان قوم عرب، هیچ نشانی از دانش و تمدن نبود بلکه توده مردم با خواندن و نوشتن بیگانه بودند.

پیامبر اکرم «ص» مأموریت یافت تا آن که قوم سرکش و جاهل را به راه هدایت و سعادت - که توحید و عبودیت خالق یکتا بود - رهنمون سازد. پس از رسول خدا «ص» علی «ع» به عنوان جانشین به حق او، با نشر و پخش سخنان حکیمانه و سرشار از معارف و فلسفه الهی، حیرت و شگفتی همگان را برانگیخت تا جایی که او را در فضایل، کمالات، حکمت و معارف بلند و بی ساحل علوم و نسخه ممتاز خلقت، لقب داده اند.

مؤلف فقید مرحوم علامه طباطبایی در این مجموعه ی ارزشمند که به نام «علی «ع» و فلسفه الهی» نامیده شده است، بخشی از سخنان حکیمانه علی «ع» را در موضوعات مختلف نقل، و به رموز و دقایق شگفت انگیز آنها پرداخته، و مترجم محترم نیز این مجموعه را با قلمی روان به فارسی برگردانده است.

این دفتر، پس از بررسی و ویرایش جدید، آن را در اختیار علاقه مندان و شیفتگان معارف اسلامی قرار می دهد. به امید آن که مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد. ان شاء الله

دفتر انتشارات اسلامی - وابسته به جامعه ی مدرسین حوزه ی علمیه ی قم

## مقدمه مترجم

این رساله شریف و کتاب ارزنده که در دست خوانندگان گرامی قرار گرفته ، یکی از جزوه های سنگین و گرانبها و از جمله رساله های مختصر و مفیدی است که استاد علامه طباطبایی در زمینه های مختلف علمی و مذهبی به رشته تحریر در آمده اند.

نام این رساله «علی و فلسفه الهی» و موضوع بحثش - چنان که از نام آن پیداست - مطالب و مسائل فلسفی و مباحث الهی است که در لابلای سخنان علی «ع» آمده و قرن ها در مطاوی کتاب ها محفوظ مانده و کمتر کسی به رموز و دقایق آن ها پی برده است.

چند سال پیش موقعی که نزد ایشان درس می خواندم و در جلسات بحث تفسیر و فلسفه شان حاضر می شدم و در خور استعدادم از خرمن معارف و علوم آن شخصیت روحانی و مرد الهی خوشه می چیدم ، رساله خطی مزبور به دستم رسید. من بیشتر از یک بار آن را خواندم و استفاده ها کردم و لذت ها بردم.

در آن زمان تصمیم گرفتم آن را ترجمه کنم و در مقدمه کتابم ( جهان بینی و جهان دارای علی «ع» ) که تقریباً در همان رشته و راجع به همان موضوع رساله ، تألیف یافته بود ، درج کنم لیکن مانعی پیش آمد که مرا از انجام مقصودم بازداشت ، لذا رساله را دوباره به خود استاد برگرداندم.

در آن هنگام که رساله را می خواندم ، اسلوب بحث و سبک نگارش رساله و نیز عالی بودن سطح مطالب و محتویات آن ، مرا فوق العاده تحت تأثیر قرار داده و مایه شگفتی و اعجاب من شده بود ؛ زیرا این رساله با وصف اختصار و کوچکی حجمش ، به دریایی بس عمیق می ماند

که در قعر آن ، انواع جواهرات قیمتی و گرانبه‌تر که با غوص و غیره تمام شدنی نیست ، وجود داشته باشد.

این رساله به طور کلی هدف فلسفه و به ویژه هدف و موضوع فلسفه الهی را روشن می‌کند و نیز می‌کوشد بین فلسفه و دین هماهنگی و وحدت نظر ایجاد نماید و با براهین روشن و دلایل قرص عقلی ، اثبات می‌کند که هیچ‌گونه تضاد و تناقضی میان آنها نیست بلکه آن دو دارای هدف‌های مشترکی هم می‌باشند.

از جمله مباحث رساله ، «فلسفه الهی اسلام یا کمال است. مؤلف محترم با استادی و مهارت ویژه ای بیان می‌کند که چگونه فلسفه از مراحل ابتدایی ، رشد و نمو کرده و مراتب تکامل پیموده و در اسلام به اوج ترقی و کمال رسیده است.

در پایان مقدمه ، مؤلف اجمالی از زندگانی علی «ع» را بازگو کرده و بیان داشته است که سخنان علی «ع» پیرامون معارف الهی و مسائل فلسفی ، جداً منحصر به فرد است و جز از علی «ع» کسی لب به بیان این حقایق نگشوده است.

پس از اتمام مقدمه ، مؤلف تقریباً سیزده فصل از گفتار گوناگون علی «ع» را در موضوعات مختلف مورد بحث قرار داده و بیانات شیوا و گهر آسای امام به حق را زینت بخش صفحات کتاب کرده است.

مؤلف محترم آنچه را که علی «ع» در جمله‌های کوتاه و عبارت‌های فشرده خلاصه کرده ، شرح و بسط داده و در پرتو فهم روحانی و در سایه نیروی فکری و ذوق فلسفی ، پرده‌هایی از روی سخنان علی «ع» کنار زده و حقایق و اسرار و رموزی را آشکار ساخته است.



خواننده عزیز! اگر در مطالب این رساله دقت کند و با نظر عمیق در لابلای شرح و توضیحات مؤلف گرانمایه توجه خاص مبذول بدارد ، قضاوت خواهد کرد که در این رساله کوچک ، حقایق بس ارزنده و گرانبدر نهفته شده است و کؤلف بزرگوار ، در سخنان علی «ع» به رموز و اسراری بس شگفت انگیز و عالی برخورده است که پیش از علی «ع» آن حقایق جملگی ناشناخته مانده بود.

این عشق و علاقه به این رساله در اعماق دل من مانند آتشی که زیر خاکستر پنهان باشد ، باقی مانده بود و همیشه در آرزوی نشر و پخش آن بودم تا این که در این اواخر ، فرصتی دست داد تا دوباره رساله را از معظم له گرفتم و آن را به فارسی برگرداندم و خدا را شکر می گذارم که به نشر عربی و فارسی آن هر دو توفیق یافتیم. از خدای بزرگ می خواهیم که ما را توفیق عنایت کند تا بتوانیم هر چه بیشتر و بهتر از آثار استاد معظم استفاده کنیم.

تهران - سید ابراهیم سید علوی

## فلسفه چیست؟ و فلسفه الهی کدام است؟

انسان از بدو پیدایشش تا کنون بلکه همیشه علاقمند و عاشق وجود خارجی اشیاء بوده و هست؛ زیرا یگانه چیزی را که نظر او را به خود جلب می کند، واقعیت پدیده ها است و بس؛ جز به آن التفات ندارد و به غیر آن رو نمی آورد و در حقیقت در جهان خارج جز واقعیت، وجود ندارد و هرچه هستی دارد و جامه وجود پوشیده، دارای واقعیت می باشد.

پس حکم به واقعیت و باور نسبت به وجود خارج " یعنی این که در جهان خارج چیز هایی واقعاً هستی دارند " از نخستین علوم بشری و از اصلی ترین معارف انسانی است که تمام صفات و شرایط یک مسأله ضروری و بدیهی در آن جمع است؛ مثلاً کودک نوزادی با احساس تازه ای که خداوند به او بخشیده است؛ اگر در حالاتش دقت کنیم و هر گاه حرکات او را از نخستین زمانی که قدم در جاده ی زندگی می گذارد زیر نظر بگیریم، می بینیم که گاهی پستان مادر را به عنوان تغذیه و می کیدن شیری که برای او فراهم آمده می گیرد و نیز به همین غرض اشیای دیگر را به دهان خود نزدیک می کند؛ اما پس از چند بار تکرار این عمل، جز پستان مادر را نمی گیرد و از چیز های دیگر - هرچه باشد - اعتراض می کند.

او که نخست همه چیز را اعم از خوردنی مانند میوه و نان و غیر خوردنی نظیر سنگ، چوب و آهن پاره و غیره به دهان می برد و می خواست آن ها را بخورد، پس از اندک زمانی، جز چیز هایی را که قابل اکل هستند، نمی خورد و به طور جدی از خوردن اشیای غیر مأکول، خودداری می کند؛ راستی راز این کار چیست؟

آیا جز این است که نخستین توجه کودک به واقعیت اشیاء و احساسش نسبت به واقعیت امور، خواه و نا خواه او را به تمییز حق از باطل، صحیح از خطا و خلاصه هر شیء واقعیت دار از

غیرواقعی ، ناگزیر ساخته و او را وادار می نماید که به حقیقت بچسبد و از غیر آن روگردان شود؟

ما اگر دامنه ی این مطالعه و کاوش را توسعه و گسترش دهیم و در احوال افراد انسان - هر که باشد و در هر شرایطی قرار گرفته باشد - تأمل و دقت کنیم ، خواهیم دید که آنان در تمام مراحل زندگی همین راه را می پیمایند و دائماً در تمام شؤون زندگی درست را از نادرست و حق را از باطل باز شناسند . پس انسان در زندگی خود هم و هدفی بزرگتر از این ندارد که می کوشد دچار اشتباه و خطا نشود و امر باطل و بی حقیقت و واقعیت نگیرد . همچنین است حال ملت های گذشته.

اگر ما به آنچه در تاریخ از آنان ثبت و ضبط گردیده مراجعه کنیم و رفتار و آداب و آنچه را که آثار و میراث های آنان به دلالت دارد ، مورد بررسی قرار دهیم ، خواهیم دید که روش آنان در زندگی فردی و اجتماعی جز آن که آمد نبوده است. آنان نیز در این صدد بوده اند که وسیله ای بدست آورند تا حقایق را از اشیای بی حقیقت - که احیاناً میان آن ها اشتباه رخ می دهد - باز شناسند و پس از بدست آوردن چنین میزانی ، جز به آنچه آن را حق و درست دریافته بوده اند ، چنگ نمی زدند و به غیر آنچه در نتیجه جستجو و تفحص به آن رسیده و به عنوان حقیقت بازیافته بودند ، دل نمی بستند و این همان است که ما آن را «فلسفه» میخوانیم.

انسان همیشه با ولع و حرص شدیدی به این نوع بحث و کنکاش پرداخته و می پردازد و آن را در تمام شؤون هستی و وجود خویش و در کلیه آنچه زندگی اش بر اساس آن جریان دارد ، به کار می برد ، اگر چه از این عمل ، خود آگاهی کافی و مفصل ندارد.

اما بالأخره این احساس روانی انسان ، بدون کوچکترین خستگی و درماندگی ، به عمل و تلاش خود ادامه می دهد و در تمام جزئیات زندگانی خود در این مسیر راه می سپارد و بسا این

بحث و فحص روی قریحه ی تعمیم - که در نهاد انسان قرار دارد - گسترش و تعمیم داده و اصل وجود و اقسام و خواص و احکام آن به طور کلی و عمومی بحث به عمل می آورد و به دنبال آن به فکر و اندیشه ی پیرامون علت و معلول، امکان و وجوب، قوه و فعل، قدم و حدوث می پردازد. این گونه مباحث اگر چه فقط به طور اجمال و سر بسته برای انسان، معلوم و مفهوم بوده است لیکن بالأخره او را از عالم طبیعت به ماورای آن متوجه ساخته و خواه و ناخواه به غور در مسأله مبدأ و اصل هستی، سوق داده است؛ چون انسان دریافته که در جهان مادی به تنهایی همراه فقر و نیاز است و بدون اعتماد و تکیه به یک مبدئی که احتیاج او را برطرف سازد و به او هستی ببخشد، نمی تواند به پای خود بایستد تا بالأخره دارای یک نوع استقلال وجودی گردد و این همان " فلسفه ی الهی " است که از هستی و وجود خداوند عزّ اسمه بحث می کند. و این اگر چه خود یکی از صدها موضوعی است در فلسفه عمومی مورد بحث قرار می گیرد الاّ این که تحقیق درباره آن دیگر مسائل فلسفی را از حال تشّت و پراکندگی به سوی وحدت و یک پارچگی می کشاند و آن ها را به صورتی آراسته ترو درشکلی زیباتر ظاهر می سازد؛ چون این تنها فلسفه الهی است که بین تمام موجودات و پدیده ها « که موضوع فلسفه عمومی است » به واسطه ذات باری تعالی - که آفریدگار و هستی بخش همه آن ها است - ارتباط برقرار کرده است و هم بستگی و وحدت شگفت آوری به وجود می آورد.

خواننده متتبع، این حقیقت را از یک سو می تواند در لابلای نظریات فلسفی و حکمی که از هند و مصر قدیم، بابل، روم و یونان به میراث مانده و در مطاوی (۱) آنچه از محققین فلاسفه اسلامی به دست ما رسیده، دریابد.

---

۱- حلقه ها و پیچیدگی ها چیزی مانند پیچیدگی ریسمان یا روده، واحدش مطوی (فرهنگ عمید)

و از دیگر سو ، از آن سلسله کتب آسمانی که به حضرت موسی و عیسی و دیگر انبیاء منسوب است ، سپس از آنچه در قرآن از پیامبران گذشته با اختلاف طبقاتشان نقل شده و در پایان از تعالیمی که خداوند بر پیغمبر اسلام وحی فرموده به خوبی و وضوح کامل در خواهد یافت ؛ چون هر فرد محقق و صاحب نظر با دقت و تأمل پیرامون این نظریات و آرا خواهد دید که بحث درباره جهان بالا و ماورای مادی دائماً در حال تحول بوده و اندک اندک دارای جلا و صفای بیشتری شده و به تدریج ، تکامل پیدا کرده است و هر چه این مسائل روشن تر و واضح تر شده و دامنه آن ها وسیع تر گشته است ، گره مشکلات و مجهولات بیشتری بازگردیده و مطالب و مسائل ساده و ناقص ، قوام و استواری زیاد تری پیدا نموده است و ما در آینده توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داد.

## دین و فلسفه

این ، دور از انصاف است و ستمی آشکار است که بین ادیان آسمانی و فلسفه الهی جدایی بیفکنیم . آیا دین جز مجموعه ای از معارف اصیل الهی و یک سلسله مسائل فرعی اخلاقی و حقوقی است ؟ البتّه با سعه و ضیق که ادیان آسمانی داشته اند ؛ مگر نه این است که انبیا مردانی بودند که به دستور خداوند ، اجتماعات بشری را به سوی سعادت حقیقی و ایده آل ، رهبری می نمودند ؟

آیا سعادت انسان جز در این است که در یرتو تعالیم آسمانی و به کمک هوش و استعداد خدادادی - که با آن مجهّز و به واسطه آن ، اسرار و راز های آفرینش رادرك می کند - به شناخت حقایق نایل آید و در زندگی خویش ، روش معتدل را پیش گیرد و از افراط و تفریط بپرهیزد ؟

آیا انسان می تواند در اندر یافت معارف و علوم ، برخلاف طبیعت خویش به دامن استدلال چنگ نزند ؟ پس چگونه ادیان آسمانی و انبیا و سفرای الهی می توانند مردم را به راهی مخالف فطرت و طبیعت آنان دعوت کنند و آنان را به پذیرش بدون دلیل و حجّت ، امر نمایند و در نتیجه در مسیر غیر طبیعی و ضدّ عقل ، سوق دهند ؟

اصولاً بین روش انبیا در دعوت مردم به حق و حقیقت و بین آنچه انسان از طریق استدلال درست و منطقی به آن می رسد ، فرقی وجود ندارد ، تنها فرقی که هست ، عبارت از این است که پیغمبران از مبدأ غیبی استمداد می جستند و از پستان وحی ، شیر می نوشیدند ؛ ولی مع ذلک با مقام ارجمند و والایی که داشتند و با وصف ارتباطی که بین ایشان و جهان بالا بر قرار بوده ، در عین حال خودشان را تنزل داده و در سطح فکر توده مردم قرار می دادند و به اندازه فهم و

درک آنان به سخن می پرداختند و از بشر می خواستند که این نیروی فطری همگانی را به کار

ببرند (۱)

رسول خدا در حدیث معروفی فرموده :

«أنا معاشر الأنبياء امرنا ان نكلّم النَّاسَ على قدر عقولهم» (۲)

پس ساحت انبیا و دامن پیغمبران منزّه تر و پاکتر از این است که مردم را وادار کنند تا در امور ، بدون بصیرت قدم بردارند و یا آنان را به تبعیت کورکورانه مجبور سازند.

وانگهی - چنانچه خاطر نشان ساختیم - سخنانی که پیغمبران با مردم داشتند ، در محدوده ی استعداد و درک و فهم آنان بوده است و اگر معجزه ای می آوردند به استناد دلیل و برهان عقلی با آنان احتجاج می کردند و با دلالت عقلی که آن معجزات داشتند ، صحت دعوی خویش را به اثبات می رساندند.

قرآن کریم خود بهترین شاهد و گواه صحت و راستی ادّعای ماست ؛ زیرا هرچه راجع به مبدأ و معاد و دیگر مسائل ماورای طبیعت سخن به میان نمی آورد و به غیر دلیل و برهان قانع نمی شود.

---

۱ - یعنی توسّل به استدلال و چنگ زدن به دلیل استوار و منطقی .

۲ - معنی آیه : ما پیا مبران در سطح فکر عمومی مردم با آنان سخن

می گو ییم . « ر . ک : اصول کافی : ۱ / ۲۳ / ح ۱۵ » .

قرآن ، علم ، بینش و استقلال در فهم را می ستاید و جهل و تقلید کور کورانه را تقبیح نموده و به سختی مورد نکوهش قرار می دهد. این منطق قرآن است که می گوید :

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمِنَ اتَّبَعَنِي...﴾ (۱)

«بگو این است راه من که با بصیرت تمام و بینش همه جانبه به سوی خدا می خوانم خود و پیروانم را.»

پس دین ، هدفی جز این ندارد که می خواهد مردم به کمک استدلال و با سلاح منطق عقلی و به نیروی برهان - که فطرتاً با آن مجهزند - به شناخت حقایق جهان ماورای طبیعت نایل آید و این همان «فلسفه ی الهی» است.

پس شما خواننده ی عزیز ! آن سخنان پوچ و واهی که برخی از اروپائیان اظهار داشته و عده ای از ما ها هم آن را پسندیده اند را رها کنید ؛ آنان اصرار دارند اثبات کنند که «دین» در مقابل «فلسفه» قرار دارد و این دو باهم دربرابر «علم» که متکی به حس و تجربه است ، واقع اند! آنان می گویند : «بشر درطول زندگانی خویش ، چهار مرحله و دوره را پشت سر گذاشته : دوران افسانه ها ، دورا دین ، دوران فلسفه و دوران علم و دانش که فقط بر پایه حس و تجربه است!»

آری ، این سخنان سست و واهی را که ابداً متکی به دلیل و برهانی نیست ، فرو گذارید. اینان مردمانی هستند که نظرشان از حدود ماده تجاوز نموده و از حجاب طبیعت و عالم مادی



حتی یک آن هم سر بیرون نکرده اند.

آنان تنها وجود ماده را اثبات و ماورای آن را نفی کرده و می گویند :

« آنچه به چشم و حواس درک نشود و آنچه تحت تجربه نیابد ، اصلاً وجود ندارد ! » .

آنان گمان دارند که دین فقط یک سلسله شعر است که بهم بافته شده و فلسفه ی استدلالی است در زمینه ی امور وهمی و خیالی ! اما متأسفانه آنان نه در قضاوت و داوری شان راه اعتدال پیموده اند و نه در زعم و گمانشان طریق حقیقت سپرده اند.

همچنین شما خواننده ی گرامی! آنچه را که برخی از نویسندگان و علمای خود ما درباره دین و فلسفه گفته یا نوشته اند دور بیندازید.

آنان می گویند : « دین بر روی فلسفه ی حق خطّ بطلان می کشد و اصولاً موقعیت فلسفه خطّ بطلان می کشد و اصولاً موقعیت فلسفه است و این دو ، هدف های مجزاً و جدا از هم دارند! »  
اینان تفسیر صحیحی از فلسفه نکردند و گمان بردند فلسفه جز یک سلسله آرا و نظریات مردانی از یونان و غیر یونانی که در میانشان خداشناس و منکر خدا ، ملحد و متقی ، مؤمن و کافر و خطا کار و صواب کار وجود دارد ، نیست . به زعم اینان منظور از طرح مباحث فلسفی جز این نیست که به آن فلاسفه و دانشمندان تشبّه کنیم و از مشاهیر و شخصیت های نام دار آنان تقلید و پیروی کنیم!

اگر فلسفه همین باشد که این عده گمان دارند و حقیقت همان باشد که اینان ادّعا می کنند ، جداً سزاوار است که فلسفه را از حریم دین طرد کنیم لیکن خوشبختانه موضوع از این قرار که این عده خیال کرده اند نیست.

این سخن تنها در مورد فنون و صناعاتی صادق است که در آن‌ها فقط به اجماع و اتفاق یک طایفه از رجال و آرا و نظرات مشهورشان تکیه می‌شود. در این فنون به استقرای مذاهب مشربهایی که در یک سلسله مسائل وحدت نظر دارند و دلیلی جز اتفاق و اجماع به وجود آورندگان آن نیست، اکتفا می‌شود.

اما ماجرای فلسفی هرگز چنین نیست؛ فلسفه که عبارت است از بحث استدلالی در زمینه حقیقت پدیده‌ها، هیچ وقت تنها به رجال و آرایشان و یا اتفاق، اجماع و شهرت‌ها، اعتنا نمی‌کند و نباید هم اعتنا داشته باشد.

چگونه ممکن است در شناخت واقعیت‌های خارجی، نظرات و آرای اظهار شده پیرامون آنها کافی باشد؟ و چگونه می‌توانیم در آرامش نفس و اعتماد به واقعیات و حقایق جهان هستی، فقط به چند رأی و نظریه درباره‌ی آن، دل خوش کنیم و آنها را پناهگاه علمی بدانیم؟

پس نتیجه این که، شما خواننده‌ی عزیز! بایستی این حرف‌ها را رها کنید و باور نمایید که دین حقیقی، مردم را جز به فلسفه‌ی الهی نمی‌خواند و این دو کاملاً وحدت هدف دارند و آن این که: انسان از روی دلیل عقلی به عالم ما و رای طبیعت، یقین و علم پیدا کند.

## فلسفه ی الهی اسلام یا کمال فلسفه

به قراری که در صفحات گذشته به طور اجمال گفته آمده ، فلسفه الهی ، علی الدوام گسترش و دامنه پیدا می کرد و موضوعاتی را که در فلسفه عمومی به حالت پراکنده و جدا مورد بحث بود ، به هم دیگر پیوند می داد « منظور از گسترش فلسفه الهی جز این نیست که موضوعات گوناگون را جملگیدبه عالم ماورای ماده و طبیعت مربوط می ساخت » ، تا این که اسلام ظهور کرد و بر سریر تعلیم و آموزش قرار گرفت ، در نتیجه فلسفه الهی را به اوج کمال ممکن رسانید و آن را در سطحی بسیار عالی قرارداد.

شاید برخی از کسانی که این سخن ما را می شنوند و این مطالب را می خوانند ، آن را یک نوع مبالغه و اغراق در حق این دین پایدار بیانگارند و چنان تصوّر کنند که ما در حق آن بالاتر از آنچه هست ، سخن گفته ایم و موضوع بی حقیقت و غیر واقعی را که جز در بازار شعر و تخیل ارزش ندارد ، آراسته و در معرض افکار گذاشته ایم ، نه هرگز چنین نیست . آنان می توانند این موضوع را با دقت و تدبیر پیرامو مواد و اصول تعالیم اسلامی در بوته آزمایش قرار دهند.

اگر آنان با انصاف ، در پی تحقیق باشند و ورود و خروجشان در بحث به نیکی صورت گیرد ، بدون معطلی نظر خواهند داد که تعالیم اسلامی دامنه بحث را به نحوی بسط و توسعه داده که اصلاً چیزی و موجودی را اعم از حیث ذات ، صفات و افعال فرو گذار نشده و همه آنها را که از جمله انسان در تمام شئون هستی اش باشد ، به جهان ماورای طبیعت ، مرتبط ساخته است.

آری ، اسلام تمام پدیده های جهان مادی را از هر نوع که باشند ، به خدای بزرگ که برتر از جهان مادی است ، ارتباط میدهد و در این ارتباط و پیوند کاملاً ساحت قدس ربوبی را رعایت می نمایند.

سپس می بینیم اسلام جهان بشری را از لحاظ شوون اخلاقی و عملی مورد توجه قرار داده و در پرتو تعالیم الهی، صفات فاضله و پسندیده ای را که در جامعه مفید واقع میگردند، معین و آن ها را از ردایل و صفات ناپسند مجزاً ساخته است و مردم را به سوی آن ها خوانده و از این یکی ها باز داشته است.

در مرحله ی سوم، اسلام مسائل حقوقی و فروع فقهی را که به صورت قوانین کلی بر اعمال و کارهای مردم حکمفرما هستند، در چهار چوب صفات فاضله، تدوین نموده است. به این ترتیب، می بینیم که طبق تعالیم عالیه اسلام، مسأله توحید، یگانه اصلی است و به روشنی مشاهده می گردد که در اسلام هر قضیه علمی و عملی، در حقیقت همان مسأله ی «توحید» است که به اشکال و صورت های مختلف در آمده و در لباس قضایای علمی و عملی، جلوه گر شده است و به هنگام تحلیل، هر مسأله ای به توحید برمی گردد و در موقع ترکیب، مسأله توحید است که به لباس و صورت آن قضایا در آمده است و این همان مطلبی است که ما جلو تر خاطر نشان ساختیم و گفتیم که اسلام فلسفه الهی را به نهایت کمال ممکن رسانیده، چون طبق تعالیم اسلام، حکم خدا در هر قضیه و در هر علم و عمل جریان دارد و بالا تر از سیاهی رنگی نیست! و این بزرگترین مزیتی است که خداوند این دین پایدار را با آن آراسته نموده و به وسیله آن به اسلام استحکام و نیروی بیشتری بخشیده است؛ چون بدون شک، علم را جز عمل و کردار، حفظ و پرورش نمی کند و هر دانشی که با عمل پیوند نداشته باشد، ضامن بقا ندارد. (۱)

---

۱ - در این جا ناگزیرم به شیوا ترین و شگفت انگیزترین بیان علی «ع» در این زمینه اشاره کنم؛ علی «ع» در یکی از کلمات قصارش چنین می فرماید: «ثمره العلم العمل للحیوة» «میزان الحکمة: ۳ / ۲۰۹»؛ فایده دانش، کار و عمل برای زیستن است؛ یعنی نتیجه ی علم و دانش، کوشش در راه انسان ها و تلاش برای بهزیستی افراد بشر است.

علاوه بر این ، در مباحث روان شناسی ثابت شده که ارگانیزم بدن انسان و ساختمان وجودی او - که موجودی است فعال و بقا و کمالش مرهون سعی و تلاش است - طوری ساخته شده که در اثر احساس نیاز به چیزی به سوی آن حرکت می کند و نسبت به چیزی اشتیاق پیدا کرده و خواهان آن می شود و یا از آن بدش آمده و اجتناب و خود داری می نماید ، این در موارد جزئی و محسوس است و در مرحله بعد ، انسان دست به تعمیم و توسعه می زند.

پس طبیعت و ساختمان وجودی انسان ، او را به علوم و معارفی که در حرکات و فعالیت های بدنی و روانی به آن ها احتیاج پیدا می کند ، رهبری می نمایند.

پس انسان را به آنچه در عمل به کار نیاید و مساسی با عمل پیدا نمی کند ، نیازی نیست. نیز اگر دانشی جدا از عمل باشد ، برای انسان خالی از لطف و صفا خواهد بود و به همین معنا کلام درربار علوی چنین اشاره دارد:

«العلم مقروونٌ بالعمل فمن علم عمل والعلم يهتف بالعمل فان أجابه وإلا ارتحل عنه» (۱)

« علم توأم با عمل است ؛ هر آن کس که بداند ، عمل نیز خواهد کرد و علم و دانش ، عمل را می خواند ، اگر پاسخ شنید که هیچ والا با او وداع خواهد گفت.»

---

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام / حکمت ۳۵۸: ۱۲۵۶ و در کتاب شرح غرر ودرر الکلم احادیث ذیل که از لحاظ متن و معنای حدیث مذکور نزدیک هستند ، نقل شده است:

- خیر العلم ما قار نه العمل «۳/۴۲۸».

- وثمرة العلم العمل للحیوة «۳/۳۲۹».

- وثمرة العلم العمل به «۳/۳۲۸».

این مطلب هنگامی برای خواننده کاملاً روشن می شود که میان فلسفه الهی « که  
احیاناً در عصر حاضر در محیط ها و ملتها ی مترقی پیدا می شود » و فلسفه الهی اسلام ،  
مقایسه ای به عمل بیاورد.

آنان بین فلسفه الهی و مسائل زندگی ، کاملاً جدایی انداخته و قوانین وضعی و قراردادی را به  
کلی از مسأله خدا و دین تفکیک کرده اند، در صورتی که اسلام تمام قوانین و مقرراتش را بر اساس  
اخلاق که آن هم بر پایه ی توحید قرار دارد ، وضع نموده است . شما به وضوح تمام می بینید که  
حتی دانشمندان آنان از درک کامل ساده ترین مسائل فلسفه الهی عاجزند در حالی که یک فرد  
عادی مسلمان که همه شوون دینی و مذهبی برایش قابل احترام است ، تمام حرکات و سکناتش ،  
قیام ، قعود ، خواب ، بیداری ، مرگ، زندگی و شخصیت مادی و معنوی اش را برای خدا منظور  
می کند.

اگر چنانچه اصل توحید در تمام شوون زندگی مرد الهی ، جاری و ساری نبود و هاله ای  
از آن ، کلیه مراحل حیات او را در بر نمی گرفت ، هرگز نمی توانست به درستی در مقام بندگی  
خدا بایستد و هیچ وقت در شناخت خدا و جهان ماورای ماده که حکم و قدرتش به همه چیز  
محیط است ، قدمی راستین و استوار بر نمی داشت.

آری ، چگونه ممکن است در باره خدا قضاوتی عادلانه صورت گیرد ؟ در حالی که از  
حکومت و قدرتش به برخی از اشیاء معزول شده است ! و چگونه ممکن است آن که قسمتی از  
سلطنت و قدرت خدا را منکر است ، او را حقیقتاً بشناسد؟ ... .

## دو نوع قضاوت علمی و حقوقی

کسی که در مسائل حقوقی، داوری می کند، فقط باید ماهیت مسأله مورد دعوی را بشناسد و ارتباط آن را با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کند و مسائل حقوقی نوعاً قضایای جزئی «در مقابل کلی» و حسی هستند که هر کس در اطراف آن ها آگاهی داشته باشد، به خوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بر آید.

او فقط نباید از حریم «عدالت» پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه می بیند و آنچه عمل می کند فرقی بگذارد. و بالأخره هر چه باشد، داوری او در یک مسأله ی اعتباری و قرار دادی است که در جریان خارجی، قضاوتش پیروی می شود.

اما کسی که در مسأله علمی و خصوصاً فلسفی قضاوت می کند، کارش مشکلتر و گرفتاری اش بیشتر است؛ زیرا از یک سو، حواس و محسوسات، او را به طرف امور جزئی می کشاند و وی را در محدوده ی تشخیصات و تعینات زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دایره طبیعت پردازد؛ کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آن ها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات به کار می روند، از طرح و بیان آن ها عاجز می مانند چون مگر نه این است که همین الفاظ و کلمات، زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسانی است؟

آری، همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه به کار ببریم که آن ها را از حجاب های ماده و حدود مادی تجربه کنیم و از تعینات و تشخیصات، عاری گردانیم.

بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پایی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر این که در آن، هلاکت و خطر، انسان را تهدید می نماید.

از سوی دیگر، عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوا و هوس می خواند و از رسیدن به حق باز می دارد، طبعاً او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکر او را از هدف حق به جانب غرض های مادی پست و گذرا که نفس، آن ها را برای انسان آورده و جلوه گر می سازد، باز می گرداند.

پس به چنین وادی خطرناک و میدان پر فراز و نشیبی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوا و هوس و موانع مادی فریبا، جسته باشد.

به عبارت دیگر، آن که از کارهای بدو ناشایست دوریجسته و از رذایل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت، فانی شده و جز حق خالص و صریح، چیزی برایش باقی نمانده باشد، چنین شخصی مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا علی بن ابی طالب - علیه افضل السلام - نیست. آری تنها اوست نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست.

برای تصدیق گفتار ما، خواننده محترم می تواند به تاریخ زندگانی آن بزرگوار - که مملو از فضیلت و افتخار و در عین حالت آکنده از مصائب و بلاها در راه خدا بوده - بیندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد، سخنانی که آن حضرت درباره مسائل الهی نقل شده است، با آنچه دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند، مقایسه کند، سپس به تحقیق و تأمل در باره آن کلمات درر بار و گهر وار و ارزیابی دقیق آن ها بپردازد.



## اجمالی از زندگی علی «ع»

و

### اشاره ای به شخصیت روحانی و مقام علمی او

امام علی «ع» در یکی از سال های پیش از بعثت متولد شد . پدرش بزرگ و سرور طایفه بنی هاشم حضرت ابوطالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم و مادرش فاطمه بنت اسد فرزند هاشم بود.

علی «ع» از آغاز ، تحت کفالت پیغمبر قرار داشت و در دامن پر مهرش پرورش یافت تا این که حضرت به نبوت مبعوث گردید . علی «ع» هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که به پیغمبر اسلام ایمان آورد و پیغمبر نیز ایمان او را به احسن وجه پذیرفت.

رسول گرامی اسلام بیش تر در میان انبوه اعلام کرده بود که : « هر کس نخستین بار به او ایمان بیاورد ، خلیفه و جانشین او خواهد بود » ، بدین ترتیب خلافت و وصایت برای علی «ع» قطعی شد.

علی «ع» در تمام مراحل زندگانی پیشاز هجرت و پس از آن و حتی تا رحلت پیغمبر مانند سایه او را دنبال می کرد و آخرین فردی بود که از پیغمبر جدا شد «در آن هنگام که با دو دست خویش جسم پاک و پاکیزه رسول خدا را در دل خاک پنهان کرد.»

علی «ع» تنها محرم اسرار پیغمبر و در خلوت و جلوتش همراه وی بود. او خطیب ترین ، سخنورترین ، فصیحترین ، عرب و دانشمند ترین افراد امت اسلامی پس از حضرت محمد بود که خود فرمود :

«عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ الْفَ بَابُ مِنَ الْعِلْمِ يَنْفَتِحُ مِنْ كُلِّ بَابِ الْفِ بَابٌ» (۱)

«رسول خدا هزار نوع دانش به من آموخت که از هر یک هزار در گشوده می شود.»

او پرهیزگارترین، زاهدترین و بی میلترین مردم نسبت به دنیا بود. به ضعفا و کودکان یتیم بی سرپرست بسیار رئوف و مهربان بود.

او نسبت به تهی دستان و مستمندان، دلی نازک و قلبی آکنده از مهر و صفا داشت، خود در شکل و صورت آنان می زیست و حتی در آن روزگار که کرسی خلافت و سریر قدرت و حکومت در ظاهر نیز برای او مسلم شد، باز روش و سیره اش همین بود و ابداً تغییری در آن نداد.

او یگانه مرد شجاع و نیرومندی بود که تاریخ، نظیرش را انجام نداده است و در پرتو شمشیر او پایه های دین استوار گردید.

علی «ع» در راه خدا بسیار سختگیر و بی گذشت بود. هرگز از حقی نمی گذشتو به باطلی نمی گرائید.

مقصود ما از طرح این مطلب، ثناگویی و بیان فضایل و مناقب نیست. به خدا قسم امام علی «ع» مقیاسی است که باید فضایل با او سنجیده شود و میزانی است که باید اعمال و کردارها به واسطه رفتارهای او، مورد ارزیابی قرار گیرد.

علاوه بر این بحث فلسفی، باید از هر نوع مدیحه سرایی اشخاص و یا قدح و تعییر ایشان

---

۱- ر.ک: احقاق الحق: ۶/۴۰، به تعلیقات اضافات و مقدّماتی از علامه منتبّع آقای سیّد شهاب الدّین نجفی - دام ظلّه - الاّ این که حدیث منقول در آن جا چنین است ... :يَفْتَحُ كُلَّ بَابِ الْفِ بَابٌ.

برکنار باشد ، وانگهی ما در این رساله هرگز هدف مذهبی نداریم بلکه تنها هدف و مقصودمان از اشاره کردن به گوشه ای از فضایل علی «ع» این است که خواننده ی عزیز! مجموعه صفات او را از دیدگاه روانی و اخلاقی ، مدّ نظر خویش قرار دهد و پس از مقایسه بین آن ها ، این نتیجه را بگیرد که آن بزرگوار ، تمام صفات کمال انسانی را از لحاظ جسم و روح دارا بوده و با کلیّه وجود با ارزشش برای درک و پذیرش حقیقت کاملاً آمادگی داشته است و این آخرین شرط ورود به مسائل فلسفی خصوصاً فلسفه الهی است و شخصی که این گونه مباحث را مطرح می سازد ، بایستی حایز چنین شرایطی باشد ؛ چون مباحث فلسفی الهی ، فردی لازم دارد که بتواند نظر عالی اش به مسائل آن برسد و سینه گشاده و وسیعش برای نگاهداری آن ها گنجایش داشته باشد تا آن همه ذخایر ارزنده فکری را در خود نگاه داشته و ضمن آموزش ، با بیان شیوا و رسایش آن را منتشر سازد.

از شگفتیهای زندگانی علی «ع» این است که او تمام ملکات پسندیده و صفات عالیه انسانی را در آخرین درجه کمال ، دارا بود.

علی «ع» به معنی واقعی کلمه پیشوا و رهبر لایق در تمام شوون مادّی و معنوی است و بر خلاف آنچه نوابغ روزگار و مردان فوق العاده را می یابیم ، علی «ع» در باب هر فضیلت و در هر هدف عالی بشری نمونه بارز و فرد اکمل محسوب می گردد.

غالباً اگر شخصی شجاع ، نیرومند و دارای ابّهت و عظمت باشد و حوادث ترسناک و هراس انگیز و روبه رو شدن با قهرمانان چیره دست او را نترسانند ، چنین شخصی از لحاظ فکری و تدبیر امور ، دستش کوتاه و دلش از رحم و مروّت دور می باشد . و اگر فردی بسیار عابد ، زاهد و پرهیزگار باشد و در زهد و عبادت به درجه اعلی برسد و با بصیرت و دقّت تمام ، تن و

روان خویش را ریاضت دهد و به عبادت های جانکاه و توان فرسا پردازد نوعاً همچون فردی در امر کشور داری و سیاست و اداره امور ملت، پیاده و عاجز و وامانده خواهد بود و قادر به تشخیص خیر اندیش تمییز آن از خیانت و فریبکار نبوده و به طرق چاره جویی، دقیق و واقف نخواهد بود و به همین ترتیب است سایر کمالات نفسانی و خصلت های بشری که اگر فردی در یک جنبه سرآمد باشد، از دیگر لحاظ ضعیف خواهد بود و این بدان علت است که نفس انسان دارای نیرو و استعدادی است که اگر به سوی یک هدف مصروف شود، دیگر خواسته های او رو به ضعف و سستی خواهد گذشت و اگر این نیرو تقسیم گردد و برای هر هدف و مقصودی مقداری نیرو و استعداد صرف شود، جملگی ناقص و ناتمام خواهد بود.

در قرآن کریم گوید: «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...»

« خداوند در اندرون انسن بیش از یک دل قرار نداده است.»

لیکن علی «ع» بی تأمل و اندیشه پا در عرصه ی حیات نگذاشته و زمام نفس خویش را به دست هوا و هوس نداده بود تا هرچه آن بخواهد، تصرف نماید بلکه علی «ع» را یک کشش روحانی و یک جنبه الهی احاطه کرده بود و در نتیجه همه چیز جز خدا را از یاده برده بود.

او تمام نیاز مندی های مادّی بشری را که به سوی نفس و خواسته های آن می کشاند، کنار گذاشته و کلیّۀ علائق مادّی را که به سوی لذّت و شهوات سوق می دهند، از خود دور ساخته بود، لذا راهی جز راه حق برایش باقی نمانده بود و هدفی غیر از خود حقیقت و واقعیت در نظر او جلوه ای نداشت و همین نکته اساسی بود که موقعیت او را در برابر هر پیش آمد و

موضوعی، روشن می‌ساخت و به هنگام وجود عوامل و علل گوناگون، او را به طرف حق و

واقعیت راهنمایی می‌کرد. (۱)

---

۱- ما در جلد اول ترجمه تفسیر المیزان، ص ۵۳۳ ضمن یک بحث قرآنی، خاطر نشان ساختیم که طرق تهذیب و نفس و تحصیل اخلاق فاصله سه تا است:

اول: طریق حکما و فلاسفه اخلاق و آن عبارت از این است که فضایل اخلاقی را از رذایل و صفات ناپسند تشخیص دهیم و آن‌ها را در پرتو حسن و قبح عقلی از یکدیگر جدا سازیم، سپس فضایل نفسانی را فقط به خاطر نیکی و نیکویشان و به علت جمال و زیبایی شان اختیار کنیم و خود و خود را با آن‌ها بیاراییم.

مرد حکیم می‌گوید: شجاعت، عفت و حکمت، اموری هستند که نزد عقل پسندیده و زیبا و نیکو هستند و مردم نیز از آن‌ها خوششان می‌آید و صاحبش را تمجید می‌کنند، لذا انسان عاقل تنها به سبب خیر مطلق و حسن و زیبایی، باید خود را با آن صفات آراسته گرداند.

دوم: طریقه پیغمبران است. انبیا از این راه وارد شده اند که چون اخلاق نیکو و خصال پسندیده باعث خشنودی و رضای رضای خدا می‌شود و صفات رذیله و ملکات نکوهیده موجب خشم و غضب و الهی می‌گردد، پس انسان باید هر آنچه او را به سوی بهشت می‌برد، برگزیند و از آنچه او را به آتش و عذاب ابدی می‌کشاند، پرهیز کند.

سوم: طریقه اختصاصی اسلام است. استدلال اسلام در این زمینه در پرتو توحید خالص صورت می‌گیرد؛ زیرا هنگامی که انسان یقین پیدا کرد که هستی واقعی ویژه خدا است، خواهد دانست که مالک تمام وجود و هستی و آثار آن و پروردگار کلیه جهانیان، اوست و دیگران در برابر او مالک نفع و ضرر، مرگ و زندگی و یا زنده کردن نیستند. در این حال است که انسان جز آنچه را که خدا بخواهد، اراده نمی‌کند، و جز آن که خدا از آن کراهت دارد، متنفر نیست. او اصلاً خودش را مالک چیزی نمی‌داند تا خود را به آن مشغول کند و در نتیجه دچار عجب و تکبر و یا غم و اندوه و دیگر حالات نفسانی نمی‌گردد.

او در جهان هستی برای غیر خدا واقعی و منزلتی قایل نیست که کلید های خیر و سعادت در دست آن‌ها باشد تا او مجبور شود به آنچه نزند آنان است، دل ببندد و بی آن که سزاوار باشد تن به ذلت و خواری دهد و یا این که به طمع به دست آوردن مال و مقامی، از حریم حق و عدال دور افتد و به کسی ظلم و ستم روا بدارد.

او در جهان جز خدا را مؤثر نمی‌داند، در نتیجه کسی را مالک نفع و ضرر نمی‌داند تا از او بر جان خویش بترسد و ناچار تن به ذلت دهد و یا برای خاطر او حقی را باطل گرداند.

و این معنا با ملاحظه تاریخ زندگانی و سیره آن حضرت که به دست ما رسیده است ، کاملاً روشن می گردد و سخنانی که از آن بزرگوار در زمینه های مختلف برای ما به میراث مانده ، این حقیقت را واضح و آشکار می سازد.

این کلام توحید و عرفانی از سخنان علی «ع» است:

«ما رأیت شیئاً إلا و رأیت الله قبله» (۱)

«چیزی را ندیدم مگر این که جلو تر از آن ، خدا در نظرم متجلی گردید.»

و هم او بود که فرمود:

«لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً» (۲)

«هر گاه پرده ها از روی اسرار خلقت بیفتد ، بر یقین من چیزی افزوده نمی شود.»

این دو کلام از نقطه نظر فلسفی ، از جامع ترین سخنان و شگفت انگیز ترین بیانات است

و جز از علی «ع» سابقه ندارد.

---

> پس توحید خالص ، درمان هر دردی است و به برکت این داروی شفا بخش ، تمام بیماری های روحی و اخلاقی بدون احتیاج به دو روش و طریقه مذکور، برطرف می شود و فرق روش ویژه اسلام با دو طریقه دیگر همان فرق رفع و دفع است. در آن دو روش نخست ، کوشش بر این است که مرض های اخلاقی توسط ضدشان درمان شوند مانند بیماری های بدنی ؛ اما در طریقه اسلام طبعاً هر رذیله و صفت مذموم از ریشه برانداخته می شود و به اصطلاح با به کار بستن تعالیم اخلاقی اسلام ، اصلاً رذایل اخلاقی موضوعاً منتفی خواهد بود.

۱- شرح اصول کافی / مازندرانی : ۱۰۸/۳ .

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید : ۱۴۲/۱۰ ؛ شرح غررالحکم و دررالکلم : ۱۰۸/۵ .

همان علی که پیامبر درباره اش فرمود:

«لا تلو موا علیاً فإنه ممسوسٌ فی الله» (۱)

«علی سرزنش و نکوهش نکنید ، او فانی در خداست .»

باز فرمود: «علی مع الحقّ ، والحقّ مع علی» (۲)

«علی همراه حقیقت و حقیقت همیشه همراه علی است.»

ما نیازی به تو ضیح نداریم که چنین صفت و خصوصیت ؛ یعنی همراه و ملازم حق و حقیقت بودن ، رسا ترین و نزدیک ترین وسیله برای رسیدن به معارف حقّه و علوم حقیقی و یگانه راه اطلاع بر فلسفه الهی است.

---

۱- در بحار الأنوار : ۳۹/۳۱۳/ح ۵ چنین آمده است : لا تسبوا علیاً فإنه ممسوسٌ فی ذات الله.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲/۲۹۷ ؛ احقاق الحق: ۵/۶۲۳.

## مقایسه ای بین سخنان علی «ع» و سخنان دیگران

پیغمبر اسلام در عصری به رسالت مبعوث شد که قرآن آن را «عصر جاهلیت» می نامد «و سزاوار هم بود که چنین نامگذاری شد». در میان ملت عرب، اثری از دانش و تمدن نبود؛ توده مردم، بی سواد و نا آشنا با خواندن و نوشتن بودند و غالباً به صحرا گردی، روزگار را می گرداندند و از شهر نشینی و آداب و سنن تمدن و ترقی، بهره ای نداشتند.

آنان در سطحی بسیار پایین و منحط زندگی می کردند و از طریق چپاول، یغما گری و راهزنی، ارتزاق می نمودند و در مباحات به خون ریزی و هتک حرمت و تفاخر به پدر و مادر، شعرها می سرودند.

بررسی وضع چنین ملتی از نقطه نظر اخلاقی و از لحاظ مسائل انسانی و پایه های آن، چنین نتیجه می دهد که تمام عوامل تعصب جاهلی در بین آنان حکم فرما بوده است و معلوم است که هیچ چیز چون شعله های تعصب جاهلانه شاخه های درخت فلسفه الهی را خشک و تباه نمی سازد؛ چون تعصب است که به طور کلی هر گونه استعداد پذیرش حق و حقیقت را زایل می کند و تغییر چنین محیط و دگرگون ساختن جامعه ای با این خصوصیت چقدر مشکل است! و چه اندازه توان فرسا است که برای این گونه ملت و مردمی، محیط سالم و مقتضی ایجاد شود و به جای آن ها رذایل نفسانی و کردارهای زشت و نادانی های شقاوت بار و مهلک، اولاً اعمال صالح و نیک جایگزین گردد و ثانیاً دانش و حکمت در میان ایشان رواج پیدا کند و در مرحله سوّم در فلسفه الهی چیره دست شوند.



این جا است که کمالات انسانی به اوج ترقی رسیده و سعادت دنیوی و اخروی ، یک جا اجتماع پیدا می کند و پایان هر امری بالأخره به سوی خدا است.

آری ، پیغمبر آن چنان محیط جهل و انحطاطی را به یک جامعه برتر و اجتماع برین مبدل ساخت. اگر کسی در آثار اسلامی و احادیث راجع به یاران و اصحاب پیغمبر ، دقت و تأمل کند و اخباری را که راجع به آنان به دست ما رسیده و اقوال و رفتارشان را به طور مبسوط منعکس ساخته ، بررسی نماید ، به رأی العین و به وضوح ، تمام این حقیقت را درک خواهد کرد.

بیشتر این اخبار، گزارش کارهای نیک و اعمال صالح اصحاب و یاران پیغمبر است و نشان می دهد که چگونه از روش او پیروی می کرده اند و در پرتو دین و تعالیم وی ، قدم بر می داشته اند.

قسمت کمی از این احادیث هم مشتمل بر حکمت های پر مغز و موعظه های دلنشین و اصول و مبادی دین است. اما احادیثی که به معارف حقه و فلسفه الهی اشاره می کند و به رموز و دقایق علوم عالییه - که دل ها را شیفته و قلب ها را بارگاه عظمت و جلال و ابهت آفریدگار هستی مرتبط می سازد - این رشته از مطالب بسیار اندک است و شاید احادیثه وارده در این باب با پیچیدگی و غرابتی که دارد ، از چند حدیث تجاوز نکند بلکه به چند عدد هم نرسد.

اصولاً آنچه در معارف الهی از اصحاب پیامبر برای ما باقی مانده ، چیزی نیست جز یک سلسله اخبار در زمینه تجسیم و تشبیه و یا احیاناً تنزیه باری تعالی. پاره ای نیز شامل معلومات بسیار ساده و سطحی و عوامانه است در حالی که تعداد و شماره صحابه ای که ترجمه و شرح حال آنان در کتب تراجم و رجال آمده ، بالغ بر دوازده هزار نفر می باشد و مسلمانان هم در نقل حدیث و ضبط اخبار از ایشان کوتاهی و قصور نکرده اند.

مگر سخنان امام علی بن ابی طالب «ع» که از معارف الهی می جوشد و برحیرت و شگفتی عاشقان فلسفه الهی می افزاید و افکار والای جویندگان حقیقت را در اقیانوس بی کران الوهیت به منتهای اوج و ترقی می رساند، تا آن جا که همگی خسته و کوفته از پیشرفت بیشتر، باز می ماند؛ اما امام علی بن ابی طالب «ع» مثل بارز و اعلاّی الهی است که به تنهایی پیش می رود و کسی به گرد او نمی رسد.

ما در این صدد نیستیم که اثبات که سخنان آن حضرت از حیث فصاحت و بلاغت و از نظر حلاوت و گیرایی، یگانه بوده است؛ چون این مطلبی است که از هدف اصلی بحث ما بیرون است بلکه فقط می خواهیم نظر خوانندگانی را که با بحث های فلسفی، آشنایی دارند و در عمق مباحث الهی غور می کند «و طرف صحبت ما هم در این رساله ایشانند.» به سخنانی نظیر آنچه ذیلاً نقل می کنیم، معطوف بداریم.

«... فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه فقد جزأه فقد جهله و من جهله فقد اثاره الیه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه...» (۱)

«هر آن که خدا را توصیف کند و صفاتش را زاید بر ذات بداند، او را دو چیز انگاشته و هرکس او را دو چیز بینگارد، برای او جزء قایل شده و قایل به جزء خدا را درست نشناخته است و کسی که خدا را خدا را به درستی نشناسد، به سوی او اشاره می کند و کسی که به او اشاره کند، او را در مکانی محدود دانسته است و هر که او را محدود بداند، او را شمرده «و دو یا چند تا دانسته» و خدا از این نسبت ها منزّه است.»

«كُلٌّ مَسْمَى بِالوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ وَكُلٌّ عَزِيزٌ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ قَوِيٌّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ وَ  
كُلٌّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ وَكُلٌّ عَالَمٍ غَيْرُهُ مَتَعَلِّمٌ ... وَكُلٌّ ظَاهِرٌ غَيْرُهُ غَائِبٌ وَ  
كُلٌّ بَاطِنٌ غَيْرُهُ ظَاهِرٌ ...» (۱)

{جز خدا هر موجودی که به وحدت و یگانگی توصیف شود، کم است و هر صاحب عزتی  
غیر خدا، خوار و زبون است و هر نیرومندی جز خدا ضعیف و ناتوان است و هر مالکی به  
استثنای خدا، خود مملوک است و صاحب اختیار خود نیست و تمام وجودش در قبضه قدرت  
الهی می باشد و هر دانایی جز خدا، یاد گیرنده است و غیر از خدا، هر آشکاری، پنهان نیست؛  
«زیرا برای شناخت آن واسطه ای لازم است» و جز خدا از هر چیزی آشکار تر است؛ «زیرا در  
عین حال که پی بردن به ذات خدا از هر چیزی آشکار تر است، شناخت کنه و حقیقت ذات او،  
از هر چیز، پوشیده تر است.»}

و در بیان جهان برین و شناساندن موجودات علوی چنین می گوید:

«صَوْرٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ ، خَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعْدَادِ» (۲)

«آن ها موجودات کاملی هستند که دارای ماده نیستند و خالی از قوه و استعدادند چون تمام  
فعلیت و کمالند.»

بایستی در اسلوبی که علی «ع» در تنظیم این مسائل تو حیدی به کار برده و ترکیبی که آن

---

۱ - نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۱: ۲۳.

۲ - این حدیث را مرحوم سبزواری در شرح منظومه، صفحه ی ۱۹۰ به تمام آورده است و در فصل  
یازدهم همین رساله نیز مستقلاً مورد بحث قرار گرفته است، مراجعه شود.

بزرگوار در طرح مباحث الهی انجام داده ، توجه و تأمل کرد که چگونه روی صراط باریک تر از موی برهان ، راه رفته و تمام در یرتو نور و حقیقت ، قدم برداشته است و در هر برهانی که آورده و هر دلیلی که اقامه کرده ، مجموعه مواد و اصول لازمه را در آن گنجاده است ، سپس با دقت هرچه بیشتر ، از روی مسائل مشکل ماورای طبیعی و نکات بسیار دقیق و عمیق مباحث الهی ، پرده برداشته است.

این بی همتایی و بی نظیری سخنان علی «ع» و بالا بودن سطح آن در حدی که افکار بسیاری از دانشمندان از درک آن عاجز است ، سبب شده که برخی از متعصبین دچار شک شوند و در صدور همه و یا قسمتی از آن ها از جانب علی «ع» تردید روا بدارند.

حتی بعضی از محدثین هم به استناد این که پاره ای از این سخنان شباهتی با کلمات آن حضرت ندارد ، در صحت نسبت به آن ها ظنین شده اند ، در حالی که :

اولاً : سخنانی که از امام علی «ع» در این مقوله نقل شده ، جملگی یکنواخت و دارای سیاق و اسلوب واحدی است که ذیل و صدر آن ها به هم می جوشد و بخش های مختلف و فصول گوناگون آن ها یک دیگر را تأیید می نماید و بیشتر سخنان آن حضرت به طور مسند در کتب تاریخ و حدیث نقل شده و ثبت و ضبط گردیده است.

ثانیاً : چه سخنانی شباهت به سخنان علی «ع» دارد؟ این همه کلمات و سخنان فراوان از شخصیت های گوناگون و طبقات مختلف از اصحاب پیغمبر و بزرگان تابعین گرفته تا متکلمین ، حکما ، عرفا و ادبا در دسترس ماست ، سخنان کدام یک از آنان نظیر بیانات علی «ع» است؟

ثالثاً : عادتاً کسانی که می توانند چنین سخنانی پر مغز و سرشار از دانش و معرفت - که از سطح دیگر کلمات فوق العاده بالا تر است - جعل کنند و به خاطر این که موقع و مقام فردی را

بالا ببرند به او نسبت بدهند، قطعاً چنین اشخاصی در طول چنین زندگی و درحالات مختلف، سخنانی نظیر آنچه جعل کرده و به شخصیتی نسبت داده اند، خواه و نا خواه از ایشان صادر میشود که آن را به کسی نسبت نداده باشند و ما اثری از چنین افراد در میان رجال اسلامی نداریم.

رابعاً: آن که قادر است در این پایه سخن بگوید و از لحاظ علم و معرفت الهی به چنین مقام بلندی نایل آمده است، قاعدتاً نامعقول است که خود را از چنین فضیلتی محروم سازد و شخص دیگری را با این زیور علم و ادب بیاراید مگر این که دچار جنون و اختلال حواس باشد و چنین شخصی از گفتن سخنان حکمت آمیز، عاجز تر و از ورود به اقیانوس ژرف فضیلت فلسفه متعالی و امانده تر خواهد بود.

خامساً: پاره ای از سخنان علی «ع» آن چنان در سطح علمی قرار دارد که تفسیر و توجیه آن ها از حوصله علوم عقلی ای که بین فلاسفه و متکلمین اسلامی زمان های گذشته معمول بوده، خارج می باشد تا این که گره ای بسیاری از مسائل مشکل فلسفه الهی در پرتو بیانات آن حضرت در این اواخر حل شده است؛ نظیر مسائل ذیل که در مطاوی سخنان علی «ع» آمده است:

توحید کامل، نفی صفات است. عقل بشر نمی تواند محیط بر ذات حق باشد. خداوند واحد عددی نیست، پیش از دلالت هر دلیلی، خود وجود خدا گواه و دلیل هستی اوست و هیچ وقت به واسطه دیگری شناخته نمی شود بلکه تمام ما سوی توسط او شناخته شده اند.

پس حالا که وضع از این قرار است، کدام فیلسوفی یا محدثی در صدر اسلام یا بعد وجود داشته که از او انتظار می رفته که به این همه مسائل پیچیده و مباحث بغرنج و حقایق برتر، محیط باشد، سپس بتواند آن ها را در قالب های کوتاه و جملائی شیوا به صورتی جالب بگنجانند و به علی «ع» نسبت دهد؟ مگر فرزندان پاکیزه خود آن بزرگوار که جملگی اهل یک بیت اند و

سخنان تمامشان یکی است و سخنان همه آنان سخن پیغمبر است . درود خدا به روان همه آنان باد.

## نمونه هایی از سخنان علی «ع» پیرامون برخی از مسائل فلسفه الهی

مدخل

کسانی که پیرامون فلسفه و مخصوصاً «فلسفه الهی» مطالعاتی دارند و در مسائل آن به بحث و تحقیق پرداخته اند، می دانند که این گونه مباحث جز از طریق استدلال با برهان های قطعی و مسلّم، امکان پذیر نیست. و آن دسته از براهین، قطعی و مسلّم هستند که از مقدمات بدیهی و قضایای ضروری یا نظری استنتاج شده، از بدهیّات ترکیب شده باشد و انسان خواه و ناخواه در برابر آن ها زانو بزند.

نیز می دانند که: بحث صحیح و نتیجه بخش در این فن، هنگامی میسر است که انسان خود را از تمام محفوظات و معلوماتش تجرید کند و اطلاعاتی را که از طریق تقلید و یا دیگر اسباب یادگیری که طبعاً عادت، تخیل و یا عواطف انسانی مخصوصی را در او به وجود می آورد، کنار بگذارد و فقط به قضایای صددرد بدیهی که مورد قبول متمم اذهان بشری است، چنگ بزند و سپس مسائل نظری و غیر بدیهی را به ترتیب تقدّم بعضی بر بعضی دیگر، از آن قضایای بدیهی استفاده کند تا به مراحل بالاتر برسد و این بحث فقط در صورتی به نتیجه می رساند که کاملاً ترتیب مراعات گردد و تدریجاً از بدیهی ترین مسأله گرفته به مراتب بعدی و قضایایی که بداهت کمتری دارند، پیش برود.

آری، بحث فلسفی جز به این صورت نتیجه بخش نیست و در غیر این صورت حتی استدلال برهانی هم که بر اساس قضایای بدیهی و اصول موضعه است، جز یک بحث جدلی و بی فایده نخواهد بود.

ما در این رساله کوچک نمی توانیم کلمات فلسفی و سخنان حکمت آمیزی را که از علی «ع» نقل شده از نقطه نظر فلسفی به طور مستوفی و مبسوط شرح و تفسیر کنیم ، فقط به موقعیت هر مسأله ای که در سخنان آن بزرگوار به آن تعرض شده و همچنین به نظرات فلسفی که در کلمات آن حضرت آمده مختصر اشاره ای کرده و می گذریم (۱) تا هر کس که مایل باشد ، به این مختصری مراجعه نموده ، سطح کلمات امام علی بن ابی طالب «ع» را با سخنان دیگران مقایسه نماید.

---

۱ - چون این مقدار بحث ، نهایت آن چیزی است که ممکن است به هنگام ترجمه و شرح حال یک شخصیت علمی ، مطرح شود. "مولف"



## فصل اوّل :

### روش تحقیق و راه وصول به حقایق علمی

و

### اشاره به گفتار علی «ع»

«رأسُ الحكمة لزوم الحق»<sup>(۱)</sup>

« ملازم حقیقت بودن ، اصل و اساس حکمت است.»

«علیکم بموجبات الحق فالزموها و ایاکم و محالات الترهات»<sup>(۲)</sup>

«دلایل واقعی را فرا گیرید و خود را با برهان و منطق مجهّز و مسلّح سازید و از شبهه و مغالطه

کاری بپرهیزید.»

علی «ع» در این سخنان به نحوه اتخاذ روش علمی برای رسیدن به حقایق اشاره می کند و آن عبارت است از روش استدلال و برهان که در آن به اتفاق و اجماع رجال بر قولی و یا مسلّم بودن و شهرت آن نزد علما اعتماد نمی شود ، پس حقیقت ، حقیقت است اعمّ از این که مردم آن را بشناسد یا منکر آن باشند.

---

۱ - شرح غررالحکم ودررالحکم: ۵۳/۴. حدیث به طور کامل چنین است: رأس الحكمة لزوم الحق و طاعه المحقّ. نظیر این حدیث ، احادیث دیگری نیز در همان کتاب نقل شده است ؛ مانند : أفضل الاعمال لزوم الحق (۴۶۷/۲) ، بلزوم الحقّ يحصل الإستظهار (۲۳۹/۳).

2 - شرح غررالكلم و در الحكم: ۳۰۱/۴.

از لطیف ترین بیانات در این زمینه کلام هفتین پیشوا از اهل بیت پیغمبر «ص» حضرت موسی بن جعفر «ع» است که ضمن وصیّتی به هشام فرمود:

«ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد ولی مردم گمان ببرند که آن دُر گران بهایی است ، هرگز تو را سود و فایده ای نخواهد بخشید ، چون تو خود می دانی که آنچه در دست تو است ، گردویی ناچیز بیش نیست ، نیز اگر در دست تو مرواریدی گرانقدر باشد اما مردم بگویند که آن ، گردو و چیز کم ارزشی است ، به تو زیان و ضرری نخواهد رسید ؛ زیرا تو یقین داری که آن لؤلؤ ارزنده ای می باشد.» (۱)

مشابه این بیان از نظر معنا و مفهوم سخنی است که علی «ع» منسوب است:

« لا تنظر إلی من قال و انظر إلی ما قیل.» (۲)

« توجه تو فقط به سخنگو نباشد ، خود سخن را ارزیابی کن و مورد توجه قرار بده.»

و : « لا علم کالتفکیر.» (۳)

« دانشی چون تفکر و به کار انداختن اندیشه نیست.»

---

۱- ربک : تحف العقول : ۳۶۸.

۲- متن کلام در شرح غرر الحکم و درر الکم : ۲۶۶/۶ چنین است : لا تنظر إلی ما قال.

۳- این سخن در نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۱۰۹ چنین آمده است : لا علم کالتفکیر.

## فصل دوم :

### مراحل پنجگانه شناخت خدا

« أول الدين معرفته وكمال معرفته التصديق به توحيده وكمال توحيده الإخلاص له  
نفى الصفات عنه لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف و شهادة كل موصوف أنه غير الصفة  
فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد تناه و من تناه جزاه و من جزاه فقد جهله  
ومن جهله فقد أشاره إليه و من أشار إليه فقد حده و من حده فقد عدّه» (۱)

« آغاز دین ، معرفت و شناخت کردگار است و کمال معرفت ، ایمان به ذات آفریدگار. کمال  
ایمان در توحید و یگانه دانستن اوست و تکامل توحید در اخلاص به ساحت قدس ربوبی است  
و اخلاص هم فقط با اعتراف به احدیت ذات حق و در پرتو نفی صفات زاید صورت می گیرد و  
بس؛ زیرا هر صفتی غیر از موصوف و هر موصوفی غیر از صفتی است که بر آن عارض می گردد،  
پس هر آن که برای خدا صفت زائد معتقد باشد ، او را قرین و همدم چیزی ساخته است و هر که  
او را قرین چیزی بداند ، او را دو چیز انگاشته و هر کس خدا را دو چیز بیانگارد برایش جزء و  
بعض قایل شده و قایل به جزء و بعض ، خدا را نشناخته است. جاهل به مقام ربوبی ، به سوی  
او اشاره می کند و اگر کسی به خدا اشاره کند ، محدود دانسته و هر محدودی قابل شمارش است  
و خدا از این نسبت ها منزّه است.»

این کلام معجز نظام در بیان مراتب خداشناسی است و اگر بخواهیم طبق اصطلاح صحبت

کنیم، باید بگوییم که آن شرح و بسط نظراتی است که در فلسفه الهی از نقطه نظر سهولت و مشکلی و سادگی و دقیق بودن مسائل، مطرح می شود؛ همچنان که انسان همین روش را در مباحث علمی دیگر به کار می برد؛ یعنی از مسائل ساده و روشن شروع می کند و سپس به تدریج به مسائل مشکل و مباحث پیچیده می پردازد و این سلسله مراتب آن گونه که در این بیان معجز نشان علی «ع» آمده پنج تا است:

اول: شناخت خدا به عنوان صانع جهان و آفریدگار هستی و این خود از مسائل نظری است و انسان در پرتو استدلال به این نتیجه می رسد که جهان خالق دارد و خود به خود به وجود نیامده است. (۱)

در این مسأله، همه موحدین مثل مسلمانان و اهل کتاب و کلیه مشرکین مانند ثنی ها و ثنوی ها، اشتراک دارند و همه آنان که از روی یقین و اخلاص به هستی خدا اعتراف داشته و در برابر او سر تعظیم فرود آورده اند و یا با مختصر تأمل و اندیشه ای به وجود او پی برده لیکن از عبادت او خودداری کرده اند، همگی یک زبان و هم صدا هستند.

پس منظور علی «ع» از کلمه دین در این مقام، مفهوم کلی دین است؛ یعنی خدا شناسی، در مقابل مادیگری، الحاد و زندقه است.

دوم: مرحله دوم - که یک مرحله از اصل شناسی بالا تر است - مرحله تصدیق وجود او و قبول و پذیرش نسبت به هستی اوست. در این مرحله از شناخت، انسان در برابر عظمت

---

۱- نا گفته نماند که فطری بودن مسأله خدا شناسی منافات ندارد که آن، جزء مسائل ضروری و بدیهی نباشد بلکه بدون شک آن در ردیف مسائل نظری قرار دارد.

پروردگار به خضوع و عبادت می پردازد و درسایه این تصدیق و پذیرش ، پایه های اعتقاداتش استوار تر می گردد ، لذا علی «ع» این مرحله را تکامل یافته اصل معرفت و شناخت معرفی نموده است.

از سخنان دیگر آن حضرت - که در این مقوله بیان فرمود - سخنی است که در نهج البلاغه آمده :

« لا تجعلوا علمكم جهلاً و یقینکم شكاً إذا علمتم فاعلموا و إذا استیقنتم فاقدموا » (۱)

« علم و دانشتان را جهل و نادانی قلمداد نکنید و یقین و باورتان را به شک و دو دلی برنگردانید ، پس هرگاه علم پیدا کردید ، طبق آن عمل کنید و هرگاه به امری یقین دارید ، اقدام به عمل آورید.»

باز در کلام دیگرش می فرماید:

«العلم مقرون بالعمل» (۲)

«علم توأم با عمل است.»

به واسطه این مرحله دوّم از معرفت ، مردم خداشناسی و خاضع در برابر او ، از اشخاص منکر و خوددار از سعی و عمل ، باز شناخته می شوند و از همدیگر ممتاز شوند.

---

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام / حکمت ۲۶۶ : ۱۲۲۰ . ولی در آنجا حدیث چنین است: واذ تیقنتم فاقدموا.

۲- در صفحات گذشته ، ص ۲۵ این حدیث و نظایرش با مأخذ گفته آمد.

سوم: مرتبه توحید و یگانه دانستن اوست؛ یعنی اثبات این که خدا یگانه است و شریکی ندارد و در این مرحله ادیان توحیدی، از ادیان شرک آمیز که غیر از خدا به خدایان دیگری قایلند، از هم جدا می گردند و توحید باعث تکامل اذعان و ایمان نسبت به وجود خدا می شود.

چهارم: مرتبه اخلاص است که انسان علماً و عملاً از ما سوی اعراض کند و هستی واقعی را منحصر در او بدانند و یقین کند که انسان جز خدا هر که را بخواهد و به هر چه دل ببندد، جملگی باطل و بی اساس است.

در این مرحله، هر نوع محدودیت حتی فرضی یا خیالی هم از خدا نفی می شود. او یگانه به معنای واقعی کلمه است که اساساً بیشتر از یکی نمی توان فرض کرد؛ یعنی اصلاً تصوّر دوّمی فرضی است محال نه این که از قبیل فرضی شیء محال باشد که نزد عقل، فرض آن خود امکان دارد.

این معنا در سخنان علی «ع» بسیار تکرار شده و در فقرات متعددی یاد آور شده است که خدا واحد عددی نیست که بتوان فرد دوّمی از جنس و سنخ خود او برایش تصوّر کرد و فرد دوّمی ولو در عالم ذهن و خیال برای خدا فرض نمود بلکه وحدت و یگانگی خدا طوری است که اگر با او فرد دوّمی فرض کنیم، همان اوّلی خواهد بود. (دقّت شود).

توضیح این که: فرض وحدت و یگانگی خدا مستلزم این است که ما خدا را به هر تقدیر و همراه هر پدیده ای، موجود بدانیم؛ یعنی اگر خدا را تنها فرض کنیم و همه پدیده ها را در مرحله وجود او نادیده بگیریم، وجود حق تعالی ثابت و متحقّق است. (۱)

---

۱- در حالی که موجودات اگر وجودشان را قطع نظر از وجود خدا در نظر بگیریم اصلاً نمیتوانند موجود باشند؛ چون وجودشان (حدوثاً و بقائاً) به وجود حق تعالی بستگی دارد.

پس نتیجه این که وجود خدا به هر تقدیر و بر هر فرض، ثابت و برقرار است؛ بنابراین، برای وجود خدا هیچ گونه قید و شرطی وجود ندارد و هستی مطلق از آن اوست و به هر تقدیر و بر هر فرض، موجود است؛ زیرا اگر برای وجود خدا قید و شرطی منظور کنیم، ناچار باید در صورت انتفای این قید و شرط (۱)، وجود او منتفی گردد در حالی که خداوند، واجب الوجود و هستی اش مطلق و غیر مشروط است.

پس وجود حق تعالی عین هستی و محض ثبوت و تحقق است که همراه آن هیچ قید و حدّ عقلی، وهمی و یا خارجی وجود ندارد و این فقط پدیده‌ها و آفریده‌های او هستند که دارای حدّ و مرز وجودی می‌باشند و اگر آن‌ها هم هستی مطلق داشتند و به هر تقدیر و فرض، موجود بودند قطعاً واجب الوجود می‌شدند و از دایره موجودات امکانی، خارج می‌گشتند.

اکنون که وجود خدا به هر حال، حق و ثابت است و حد و نهایه ندارد، پس عقل نمی‌تواند از سنخ او فرد دوّمی را فرض کرد؛ چون طبق قاعده معروف فلسفی:

---

۱- توضیح این که: ماهیّت امکانی که وجود محدود و مقید دارند اگر آن قید و حد را برداریم دیگر آن ماهیّت وجود نخواهد داشت؛ مثلاً انسان که موجودی است دارای مشخصات حیوانی و نطق و این دو قید برای او حد محسوب می‌شود، اگر این حد را منتفی بدانیم، اصلاً موجودی به نام «انسان» نخواهیم داشت و هرگاه خدا نیز حد وجودی داشت قطعاً در صورت نبودن این حد، وجود او نیز منتفی بود، در صورتی که خدا واجب الوجود مطلق است.

« صرف الشئ لا يتكرر » هر چه فرض شود ، همان اولی خواهد بود. (۱) و این نوع واحد ، غیر از واحد عددی است که اقلأ در ذهن می توان فرد دوّمی برای آن تصوّر کرد که اگر چه در خارج هم دو تا نباشد در علم ذهن دو تا باشد به همین معنا علی «ع» در جمله ای بسیار کوتاه: « وکمال و توحیدة الإخلاق له » (۲) اشاره فرموده و سپس در دنباله کلامش برای آن برهان و دلیل می آورد و در حقیقت ذیل کلام او دلیل صدر سخنان اوست و خلاصه آن بیان این است که :

پس از آن که معلوم شد وجود خدا ، هستی مطلق و غیر محدود است ، مفاهیم ذهنی هم نمی تواند به عنوان صفت ، او را محدود سازد و با حدّ و مرزی که دارند بر وجود خدا انطباق پیدا کنند ؛ چون بالأخره هر یک از این مفاهیم و صفات از قبیل ؛ علم ، قدرت ، حیات و غیره از لحاظ مفهوم ویژه خود ، از دیگر صفات و مفاهیم ، جدا و مجزاً می باشد ؛ مثلاً مفهوم «علم» کاملاً از مفهوم «قدرت» بیگانه است و در معنای آن کلمه ابدأ خبری از معنای این کلمه نیست همچنین مفهوم «قدرت» قابل انطباق بر مفهوم «حیات» نمی باشد و مفهوم حیات نیز به تمام معنا دور از

---

۱- نظریّه این که تعدّد اشیاء مرهون حدود و قیودی است که آن ها را از هم دیگر ممتاز می سازد ، اگر موجودی فرض کنیم که هیچ گونه حدّ و قیدی نداشته باشد ، قطعاً چنین موجودی دارای جنس و فصل نخواهد بود و فرض دوّمی برای آن نامعقول و بر خلاف فرض خواهد بود ؛ چون بودن فرد دوّمی مستلزم داشتن حدود و به اصطلاح ما به الامتیاز و مابه الاشتراک است ؛ مثلاً دو موجود و دو چیز بودن انسان و اسب در اثر این است که علاوه بر جنبه حیوانیّت که هر دو در آن مشترک اند ، داشتن نطق انسان را از اسب جدا ساخته و این دو را دو موجود علی حدّه قرار داده است و نیز دو نفر از انسان را که در نظر بگیریم به این علّت دو موجود هستند که علاوه بر اشتراک در انسانیت ، از لحاظ مشخصات و عوارض وجودی مانند اختلاف در پدر و مادر ، رنگ ، زبان ، منطقه جغرافیایی و سن و غیره ، متفاوت هستند که اگر فرض کنیم تمام این حدود منتفی می شود بدون شک دو موجود نخواهیم داشت و فرض فرد دوّم همان تکرار فرد اول خواهد بود.



مفهوم علم و قدرت است ، پس هریک از واژه های مزبور جزء بر معنای خود انطباق ندارد و در محدوده آن معنای خبری از معانی و مفاهیم دیگر نیست ؛ البته اگرچه مصادیق تمام این صفات را یکی و به طور متحد در برداشته باشد ؛ اما سخن ما در خود مفاهیم قطع نظر از مصادیق است.

خلاصه کلام این است که : خداوند هیچ گونه حدّی ندارد و به هیچ وجه وجود او محدود نمی باشد؛ بنابراین ، دست همه مفاهیم ذهنی و صفاتی که عقل انسان می خواهد به واسطه آن ها اشیاء را بشناسد و یا بشناساند ، کوتاه تر از آن است که بتواند به ساحت قدس ربوبی برسد و محیط بر او باشد و بدین وسیله به شناخت خدا نایل گردد ، در نتیجه ، دقت در معنای اخلاص مستلزم این است که تمام صفات را از خدا نفی کنیم و این کمال اخلاص نسبت به ذات پروردگار است و مرحله ی پنجم معرفه الله همین مرحله است ، مرحله ای که علی «ع» با عبارت ذیل آن را خلاصه کرد :

« و کمالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ الصِّفَةُ » (۱)

پس خداوند متعال و مصداق اکمل این صفات کمالیه و نام های نیکوست و اگر او خود مالک مطلق آنها نبود چگونه می توانست به دیگران اعطا کند؟ (۲)

ولی با وصف حال ، خداوند برتر از این است که دیگران از طریق توصیف ، محیط بر ذات او باشند و یا از این رهگذر به شناخت حقیقت او نایل آیند ؛ زیرا هر آن که خدا را به صفتی محدود

---

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۲۳: ۱ مقصود حضرت نفی مفاهیم صفات است ، اما مصادیق این صفات خود گواه این هستند که موصوف به واقعیت این صفاتند و به عکس ، موصوف به صفات مصداق آن ها محسوب می گردد. (مؤلف)

۲- مثلی است معروف که : فاقد شیء ، معطی شیء نمی شود.

کند ، او را نشناخته است و همین « اخلاص در معرفت » یعنی این مرتبه از توحید است که برای انسان مسلّم می سازد که او را از شناخت ذات حق تعالی قاصر و عاجز است؛ چون تنها وسیله برای شناخت اشیاء توصیف آنها با مفاهیم و معانی ذهنی است که در عالم تصوّر کاملاً از هم جدا و ممتازند و محدودیت ، لازمه آنها می باشد.

پس عقل انسان به آن هنگام که می خواهد چیزی را با صفتی توصیف کند در عین حالی که می خواهد بین صفت و موصوف از نظر مصداق ، نوعی وحدت و اتحاد برقرار کند ولی از نقطه نظر این که صفت از لحاظ مفهوم غیر از موصوف است ، خواه و ناخواه به مغایرت و بیگانگی آنها حکم می کند.

پس وقتی که انسان خدا را با صفتی موصوف می کند و آن را امر زاید بر ذات می انگارد خدا را قرین و همدم چیزی می سازد و همدم ساختن در پرتو دوگانگی صورت می گیرد و دوگانگی لازمه اش تجزیّه و به اصطلاح داشتن مابه الاشتراک و مابه الامتیاز است و جزء داشتن موقعی معقول است که بتوانیم به این جزء و به آن جزء اشاره کنیم و تنها هنگامی می توانیم به چیزی اشاره کنیم که آن ، حدّ فاصلی داشته و از موجودات و پدیده ها مشخص و متمایز گردد و محدودیت فقط با وحدت عددی سازگار است و آن از توحید حقیقی فرسنگ ها به دور می باشد.

اینجاست که عقول در قضاوت و داوری دچار حیرت و سرسرگردانی می شوند و چاره ای جز این نمی یابند که خدا را از داشتن صفات تنزیه کنند و آنچه را که برای او اثبات می کردند دوباره نفی نمایند و حتی از این نفی صفت هم - که خود نوعی توصیف است - بپرهیزید.

علی «ع» در کلام دیگرش به همین معنا چنین اشاره دارد :

« ... الَّذِي لَا يَدْرُكُهُ بَعْدَ الْهَمِّ وَلَا يَنَالُهُ غَوْضُ الْفِطَنِ الَّذِي لَيْسَ لَصِفَتِهِ حُدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا

نَعْتُ مَوْجُودٌ وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ. » (۱)

« افکار بسیار بلند و استعداد های سرشار به درک ذات حق نایل نمی شوند ، خدایی که صفاتی زاید بر ذات ندارد و نعوت کمالیه اش را حدّ و مرزی نیست و محدود به زمان و وقت معینی نمی باشد. » (۲)

واز لطیف ترین بیانات آن حضرت در این مقوله سخن دیگر آن بزرگوار است که فرموده :

« لَا يَشْمَلُ بَحْدٌ وَلَا يَحْسَبُ بَعْدٌ وَ أَمَّا تَحَدُّ الْأَنْوَاتِ أَنْفُسَهَا وَتَشِيرُ الْإِلَالَاتِ إِلَى نِظَائِرِهَا » (۳)

«مشمول حد و تعریفی واقعی نمی شود و تحت شمارش هم نمی آید؛ چون ممکنات هستند که محدود به ماهیت ویژه خودند و پدیده های مادی هستند که به امثال خود اشاره می کنند(یا با حدّ منطقی با آن ها اشاره می شود).»

حاصل سخن: مثل انسان در شناخت خداوند سبحان مثل آن کسی است که دو دست خویش را به آب دریا نزدیک کند و بخواهد از آن تناول کند ، او فقط می خواهد آب بنوشد و ابداً مقداری برای او مطرح نیست الاّ این که بیشتر از اندازه دو دستش نمی تواند از دریا آب بردارد.

---

۱- قسمتی از نخستین خطبه در نهج البلاغه و در شرح غررالحکم و دررالكلم : ۳۸۹/۴ چنین روایت کرد: غرض الفن لا يدركه وبعد الهمم لا يبلغه. ونظر این را مرحوم صدوق در توحید در موارد متعددی نقل کرده است.

۲- یعنی می گوئیم خداوند، عالم وقادر است مقصود این است که او منبع علم و قدرت است نه این که زمانی عالم نبوده بعد عالم ودانا شده است و یا نسبت به چیزی قادر نیست و نسبت به چیز دیگر و یا در وقت دیگر دارای قدرت می باشد.

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۲۲۴:۲۲۸.

امام «ع» این قصور و ناتوانی عقل را از ادراک ذات حق ، معرفت و شناسایی خوانده (۱) که از ابتدایی ترین مرحله آغاز می شود و در مرحله پنجم که حداکثر شناسایی ممکن است ، پایان می پذیرد.

---

۱- و این همان است که می گویند: «درک العجز عن الإدراک ، احساس ناتوانی و درماندگی از درک، خود نوعی درک و شناخت است.»

## فصل سوّم :

### توحید واقعی و نقل پاره ای

### از سخنان علی «ع» در این خصوص

« بان من الأشياء بالقهر لها والقدرة عليها و بان الأشياء منه بالخضوع له والرجوع إليه من وصفه فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل أزلّه. »

« خداوند ، با برتری و چیره دستی ، جدا از اشیاء و پدیده هاست و موجودات و پدیده ها نیز از او جدا هستند ، به فروتنی برای او و بازگشت به سویش. هرکس خدا را توصیف کند ، محدودش دانسته و هرکس که او را محدود بداند تحت شمارش در آورده و آن موجب بطلان ازلیت الهی است. »

بیان علی «ع» در این فراز ، براساس بطلان وحدت عددی است که آن را منافی با ازلیت خدا می داند.

حاصل بیان حضرت این است که : منظور از ازلیت عبارت از این است که چیزی بر موجود ازلی پیشی نگرفته باشد و چنین موجودی نباید محدود به حدّی باشد.

نیز منظور از نداشتن حد این نیست که خداوند در زمان های غیر متنهایی وجود داشته است ؛ چون در این صورت بالأخره بر زمان منطبق می شود و لازمه انطباق بر زمان این است که موجود،

نیز دگرگون می گردد و خدا از این نسبت ها منزّه است.

پس منظور از ازلیّت الهی و نداشتن حدّ زمانی و غیره این است که او دارای وجود حق و ثابتی است و هستی او بدون قید و شرط است ؛ یعنی او به هر حال و در هر تقدیر فرضی و یا خیالی ، دارای وجود است و هیچ گونه دستخوش تغییر و دگرگونی قرار نمی گیرد.

نتیجه این که : برای چنین موجودی نمی توان فرد دوّمی تصوّر کرد و الاّ ضرورتاً باید دارای حدّ فاصلی باشد که فرد اوّل را از فرد دوّم متمایز سازد و این برخلاف فرض است ؛ چون آنچه را که وجود مطلق و بدون قید و حد فرض کردیم ، محدود گردید.

پس وجود حق تعالی بی انتهاست و ما سوی در مقابل وجود او هیچ اند و موجودات قائم به او هستند و به او نیاز همه جانبه دارند.

پس هیچ موجودی غیر از خدا به یکی از صفات کمالیه مانند : حیات ، علم ، قدرت و اراده و امثال این ها توصیف نمی شود مگر این که نیازمند به خدا و نزد او خوار و زبون است ؛ زیرا همگی در برابر وجود حق ، باطل و هیچ اند و جملگی محدود و ناقص اند ؛ ولی خداوند با وجود مطلق و علم غیر محدودش ، بر تمام ما سوی محیط است و همه را تحت قدرت خویش دارد و این خلاصه تفسیر علی «ع» است که در طلیعه این فصل آوردیم.

باز در یکی از سخنانش در توضیح معنای «ازل» چنین می فرماید:

«واحد لا من عدد ، و دائم لا بآمد و قائم لا بعمد .» (۱)

---

۱- ر.ک : توحید : ۷۰ ؛ نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۲۲۷ : ۷۳۳ با این فرق که متن حدیث در نهج البلاغه به جای : واحد لا من عدد ، واحد لا بعدد روایت شده است.

« واحد و یگانه است اما نه واحد عددی ، همیشگی است لیکن نه در محدوده زمان و پایدار

است ولی نه به پشتوانه ای.»

حاصل سخن حضرت این است که : ازلیّت و دوام هستی پروردگار ، هرگز در چهار چوبه

زمان قرار ندارد.

## فصل چهارم :

### تحقیقاتی راجع به توحید و شرح سخنان

### علی «ع» و طرح یک سلسله مسائل مشکل فلسفی

«دلیله آیاته و وجوده اثباته و معرفته توحیده و توحیده تمییزه من خلقه و حکم التَّمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة إله ربّ خالقٌ ، غیر مربوب مخلوق کلّ ما تصوّر فهو بخلافه...»

ثمّ قال بعد ذلك : «ليس باله من عرف بنفسه ، هو الدالّ بالدليل عليه والمؤدى بالمعرفة إليه.» (1)

«آیات و نشانه های قدرت ، برهان قاطعی بر اثبات هستی خداست بلکه خود وجود او که در همه چیز تجلّی دارد ، گواه هستی خویش می باشد. شناخت او همان توحید و یگانه دانستن اوست و توحید واقعی ، جدا دانستن او از مخاوقات است ؛ به این معنا که صفاتش را مغایر صفات ما سوی بدانیم نه این که کناره گیری و جدایی جسمانی مقصود باشد. او پروردگار و آفریدگار مطلق است و خود آفریده و پرورده شده نیست. هر چه در ذهن تصوّر شود ، او برخلاف آن است؛ چون آنچه به تمام ذات و حقیقت شناخته گردد ، خدا نیست. اوست که دلیل وجود خویش است و وسایل شناسایی هم خود فراهم آورده است.»

به خدا سوگند! این شگفت انگیز ترین بیان و جالب ترین تعبیر است ؛ دل را بی قرار و عقل را مدهوش می سازد ؛ زیرا در کوتاه ترین جمله ها و استوار ترین برهان ها یک سلسله از مشکل ترین مسائل فلسفه الهی را - که ذیلاً اشاره می شود - مطرح نموده است.



اول: وجود و هستی حق تعالی محال است که توسط غیر خود او شناخته شود، پس او خود دلیل و راهنمای بر وجود خویش و ماسوی است؛ چون نیازی به توضیح نیست که همه چیز از هر جهت مستند به خدا هستند و از جمله، دلالت دلیل ها و مؤدی بودن آن ها به شناخت او نیز بایستی به خدا مستند باشد و الا دلیل ها در خصوص دلالتشان و ابزار شناسایی در خاصیت مؤدی بودن به معرفه الله مستقل می شوند در حالی که جز خدا هیچ موجودی استقلال وجود ندارد و او از آنچه جهال در باره اش می اندیشیدند، برتر و بالا تر است و این اولین مسأله، همان است که علی «ع» در این فراز کوتاه آن را خلاصه کرد:

«الدال بالدين عليه و المؤدى بالمعرفة إليه» (۱)

دوم: شناخت حقیقت وجود و ذات پروردگار؛ چنان که باید و شاید ممکن نیست فقط از طریق برخی از صفات و آثار وجودی او می توانیم او را بشناسیم؛ چنان که علی «ع» در اشاره به همین معنا فرمود: «لیس باله من عرف بنفسه» (۲)

سوم: اثبات وجود خدا از طریق برهان های منطقی، ممکن نیست؛ چون - همان طور که خاطرنشان ساختیم - وجود خدا وجودی مطلق و بی قید و حد است و دارای جنس و فصل نمی باشد و هر موجودی که جنس و فصل دقیقی نداشته باشد؛ در ذهن نخواهد گنجید و عقل به او احاطه ماهوی پیدا نخواهد کرد. در نتیجه: خداوند دارای وجود ذهنی نیست، فقط هستی خارجی دارد و بس و ذات او در مقام ثبوت و در مقام اثبات یک چیز بیش نیست، پس او برتر از علم و جهل ذهنی است.

---

۱- احتجاج: ۲۰۱/۱.

۲- یعنی این که دیگران در ذهنشان نسبت به او علم و یا جهل داشته باشند.

پس از دو حال خارج نیست یا وجود خدا به وصف خارجی اش معلوم و شناخته شده است و او از هیچ موجود غایب و چیزی هم فاقد او نیست و یا این که وجود او صد در صد مجهول و نا شناخته است ؛ ولی چون خداوند سبحان از هیچ موجودی غایب نیست و هیچ هیچ پدیده ای بی او نمی باشد ، پس قطعاً او وجود ناشناخته ای نیست و همه وجداناً هستی او را در یافته اند.

علی «ع» این معنا را در یکی از سخنان دیگرش چنین بیان می کند:

« المعروف بغير كَيْفِيَّةٍ ، لا يدرك بالحواس و لا يقاسُ بالنَّاس و لا تدرکه لاِبصار و لا تحيط به الافكار و لا تقدِّره العقول ولا تقع عليه الاوهام فكلَّ ما قدَّره عقلٌ أو عرف له مثلُ فهو محدود.» (۱)

«خدایی که به جگونگی و کیفیت شناخته نمی شود ، با حواس و درک نمی گردد ، به مردم قیاس و تشبیه نمی شود ، چشم ها او را احساس نمی کنند ، اندیشه ها او را فرا نمی گیرند ، خرد ها اندازه گیری اش نمی کنند ، افکار و تخیلات ، دور حریم کبریایی اش نمی گردند ؛ زیرا هر چیزی که نظیری برایش شناخته شود و یا عقل بتواند آن را اندازه گیری کند بالأخره محدود و ممکن الوجود خواهد بود.»

نظیر این بیان ، حدیثی است که از رسول خدا منقول است که فرمود :

« ظاهر و باطن وجود حق تعالی یکی است و مغایرتی بین ظاهر صفات او و باطن آن ها وجود ندارد. ظاهرش موصوفی است که به چشم دیده نمی شود و باطنش موجودی است که پنهان نمی گردد. در همه جا حاضر است و هیچ جا حتّی یک آن هم خالی از او نیست. در جلو چشم و

دل حاضر است ولی محدود ته حدی نیست و غایب از انظار است لیکن نا پدید و نا پیدا نمی باشد.» (۱)

به همین علت که شناخت ذات حق تعالی از دایره امکان بیرون است و اثبات او از طریق برهان میسر نیست ، می بینیم در قرآن هرگز در اثبات ذات و استدلال در زمینه آن برنیامده فقط در مورد صفات باری تعالی دست به دلیل و برهان زده و اثبات می کند که برای جهان هستی ، خالق ، پروردگار ، آفریدگار و پناهگاهی وجود دارد.

چهارم : اثبات اصلی هستی و وجود خدا مستلزم اثبات توحید و یگانگی اوست ؛ زیرا دلیلی که ما را راجع به اثبات صانع مطرح می کنیم ، برای خدا وجود بی نهایت و هستی مطلق ثابت می کند و او را از هر حد و فصل منطقی و داشتن ماهیت ، تنزیه می نماید و این همان توحید به معنای واقعی کلمه است که اصلاً عقل نمی تواند برای او فرد دوّمی فرض کند ؛ چون فرض هر دوّمی تکرار همان اوّلی خواهد بود و قاعده فلسفی می گوید: « صرف الشیء لایتکرر.»

علی «ع» به این مطلب چهارم به طور اختصار اشاره کرده می فرماید:

«و معرفته توحیده.»

پنجم : وحدت و یگانگی خدا وحدت عددی نیست که از نظر هستی از موجودات دیگر مجزاً در طول و یا عرض آن ها قرار گرفته باشد ؛ او دارای حد و دارای فصل منطقی نیست که در شمار و ردیف انواع و اجناس جا بگیرد بلکه وحدت او به این معناست که هیچ موجودی در

صفات کمالیه با خدا شریک نیست و تنها او پروردگار و آفریدگار تمام ما سوی است و جمله پدیده ها از او و با او به سوی است و جمله پدیده ها از او و با او و به سوی او می باشند.

این چند مسأله که در این فصل آوردیم و نظایر آن ها در فلسفه الهی یک سلسله مسائلی هستند که از آغاز تدوین فلسفه ، مجهول و نا شناخته بودند تا این که بالأخره برخی از فلاسفه اسلامی در پرتو بیانات مستدل مولانا امیر المؤمنین موفق به حل آن ها گردید.

## فصل پنجم :

### در عدم امکان شناخت ذات باری

### و توضیح علم خدا به ماسوی و علم ماسوی به او

« الحمد لله الذي أعجز الأوهام أن تنال إلا وجوده حجب العقول عن أن تتخيل ذاته في امتناعها من الشبه و الشكل بل هو الذي لم يتفاوت في ذاته ولم يتبع بعض بتجزية العدد في كماله فارق الأشياء لا على اختلاف الأماكن و تمكّن منها لا على الممازجة و علمها لا بأداة لا يكون و الا علم إلا بها و ليس بينه و بين معلومه علم غيره . إن قيل: كان فعلى تأويل أزليّة الوجود ، و ان قيل لم يزل فعلى تأويل نفي العدم فسبحانه و تعالى عن نقول من عبد سواه و اتخذ إلهاً غيره ، علواً كبيراً.» (۱)

« سپاس خدا را که که افکار و اندیشه ها را جز از اصل وجودش باز داشته است و چون نظیر و مانندی ندارد ، خرد ها را از تصوّر و درک ذاتش ناتوان ساخته است. اوست خدایی که ذاتش دگرگون نمی شود و وجودش تقسیم نمی پذیرد و چون کمال محض است ، تحت شماره و عدد نمی آید. برتر و جدا از اشیاء است اما نه به علت اختلاف و تفاوت ها مکان ها و مسلط بر موجودات و مشرف بر آن هاست ، نه به طور آمیختگی و امتزاج. به اشیاء علم دارد ، اما نه به وسیله ابزار و دواتی که با نبودن آن ها علم نیز منتفی می گردد و میان او و معلوماتش امر زایدی به نام علم وجود ندارد ، فقط ذات اوست و بس.

اگر در گذشته وجود داشته ، مقصود این است که هستی اش ازلی و بی آغاز می باشد و هرگاه بگوییم همیشه بوده ، منظور این است که عدم و نیستی بر او پیشی نگرفته است و خداوند

---

۱- توحید: ۷۳ . در تحت العقول ، ص ۹۲ ، روایتی مشابه این نقل کرده جز این که برخی جملات و تعبیرات آن ، با توحید صدوق متفاوت است.

از افکار و نسبت های کسانی که غیر از خدا ، خدایان دیگری برای خود قرار داده و در برابر آنها عبادت و تعظیم می کنند ، منزّه است.»

علی «ع» در این بخش از سخنانش به چند مسأله فلسفی اشاره می کند:

**اوّل :** علم مردم نسبت به خدا از قبیل علم حضوری است نه حصولی ؛ زیرا اگر مردم از طریق علم حصولی به وجود او علم پیدا می کردند ، طبعاً ذاتش با حصول در ذهن و در خارج تجزیه می شد و آن با وحدت حقیقیّه ذات باری ، ناسازگار است.

**دوّم :** علم خدا نیز به ماسوی ، علم حضوری است ؛ زیرا خدا در علم به پدیده های نیازی به صور ذهنیه آن ها - که اساس علم حصولی است - ندارد و اگر ناچار بود که از آن طریق علم پیدا کند ، محتاج می شد و احتیاج با وجوب وجود ، مافات دارد.

**سوّم :** خداوند هستی مطلق و وجودش از هر قید و حدّی منزّه است و ذاتاً بر همه ماسوی سبقت دارد و این همان معنای ازلیّت الهی است.

## فصل ششم :

### در بیان پاره ای از صفات کمالیه الهی

### و کلام علی «ع» پیرامون آنها

« مستشهدُ بکلیّه الأجناس علی ربوبیّته و بعجزها علی قدرته و بظورها علی قدمته و بزواها علی بقائه فلا له ما محیصٌ عن ادراکها و لا خروجٌ من احاطته بها و لا احتجابٌ عن احصائه لها و لا امتناعٌ من قدرته علیها کفی باتقان الصّنع لها آیه و بمرکب الطّبع علیها قدمه و بإحکام الصّعنة لها عبرةٌ فلا إلیه حدٌ منسوبٌ و لاله مثلٌ مضروبٌ...» (۱)

«کلیّه اجناس و انواع موجودات بر ربوبیت او گواهند و ناتوانی و حدوث پدیده ها دلیل قدرت و ازلیت و بقای وجود حق تعالی است. اشیاء را با علم به آن ها ( که گریزی ندارند جز این که در دایره علم او باشند) آفریده پس از احاطه علمی او بیرون نیستند. شماره و عدد آن ها بر خدا پنهان نیست و چون کاملاً تحت قدرت الهی قرار دارند ، نمی توانند از فرمانش سرپیچی کنند. با صفت استوار و طبیعت پیچیده ای که دارند ، به وجود و هستی پرودگاری توانا دلالت دارند و حدود که لازمه پدیده هاست برای اثبات قدیم بودن او کافی است و ریزه کاری ها که در طبع آنها به کار رفته برای منکرین صانع ، مایه عبرت می باشد. پس نمی شود به او حدی نسبت داد و نه می توان برای او مثالی زد که کاملاً واقعیّت او را روشن کند.»

## فصل هفتم :

### در صفات ثبوتی و سلبی باری تعالی

«ما وحده من کفیه ، و لا حقیقه أصاب من مثله و لا صمده من أشار إليه و توهمه ، کلّ معروف بنفسه مصنوع ، و کلّ قائم فی سواه معلول ، فاعل لا باضطراب آله ، مقدر لا بجول فکرة ، غنی لا باستفاده لا تصحبه الأوقات و لاترفده الأدوات سبق الأوقات کونه ، والعدم وجوده والابتداء أزله.» (۱)

« کسی که خدا را دارای کیفیت و چگونگی گمان کند ، او را یگانه ندانسته و کسی که برای او مثالی قرار دهد ، به او بی نبرده است و هر کس خدا را به چیزی تشبیه و مانند کند و به ذات اقدسش اشاره نماید ، در واقع او را قصد نکرده است.

آنچه به کنه شناخته شود ، مصنوع و آفریده است و خدا آفریدگار و خالق مطلق می باشد و هر چه قیام به غیر داشته باشد ، معلول و مخلوق است ولی خدا علت است و بس.

آفریننده و ایجاد کننده است بدون بردن وسیله و اسباب و مقدر و اندازه گیر است ، بدون اعمال فکر و اندیشه.

بی نیاز است اما نه با بهره برداری و سود گیری از چیزی ، وقت و زمان با او همراه نیستند و ابزار و آلات ، او را یاری نمی کنند.

هستی او از زمان ها و وجود او از عدم و نیستی و ازلیتش از هر ابتدا و آغازی ، سبقت و

---

۱ - نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۲۸۸ : ۷۴۱-۷۴۲ . مؤلف محترم قسمت های زیادی از این خطبه را نقل کرده اند و ما به جهت اختصار ، فقط به نقل بخشی از آن اکتفا کرده ایم لیکن به ترجمه تمام آنچه مؤلف آورده ، پرداخته ایم.



پیشی گرفته است.

چون حواس و قوای فکری را او به وجود آورده ، پس نباید خود دارای آن قوا و حواس باشد و با ایجاد تضاد و اختلاف بین اشیاء دانسته شده که ضدی برای او وجود ندارد و چون اشیاء را او قرین و همدم یکدیگر قرار داده ، پس نباید او خود قرین و همدمی داشته باشد.

اوست که روشنی را با تاریکی ، نور را با ظلمت ، خشکی را با رطوبت و سرما را با گرما ضد و مخالف هم قرار داده است.

او اشیائی را که از هم دورند ولی همجنس و همسنخ هستند ، به هم نزدیک کرده و نا هم جنس ها را از یک دیگر دور و جدا ساخته است.

او به حدی ، محدود نیست و تحت شماره نمی آید ؛ زیرا پدیده های ممکن هستند که با حدود ویژه خود ، ماهیتشان را محدود می سازد و اجسام هستند که به نظیر و امثالشان اشاره می کنند.

این که می گوئیم فلان پدیده از فلان زمان به وجود آمده ، یا در فلان زمان بود ، دلیل این است که پدیده ها به طور کلی قدیم و ازلی نیستند و آغاز زمانی دارند و این که درباره موجودات امکانی مثلاً می گوئیم اگر چنین نبود ، بهتر و اگر چنان نبود ، کاملتر بود ، مسلم می شود که اشیاء ، کامل و تمام نیستند بلکه به واسطه همین پدیده ها و مخلوقات ممکنه ، آفریدگارشان بر عقول ، تجلی کرده و به جهت محدودیت خودشان ، خدا از دیدگاه آن ها ناپدید و پنهان شده است.

مفاهیم «سکون» و «حرکت» در ذات حق تعالی جریان ندارد. چگونه ممکن است آنچه را که در مخلوقات قرار داده ، در خود او باشد و چیزی را که در پدیده ها ایجاد کرده در وجود او

پدید بیاید؟!؛ چون وجود او در صورت جریان داشتن حرکت و سکون در ذاتش ، دستخوش تغییر و دگرگونی قرار می گرفت و تجزیه می گردید و ازلیت وجودش ممتنع می گشت ؛ ( زیرا حرکت و سکون از عوارض اجسام و موجودات ممکن است و همه حادث می باشند لیکن خداوند ، ازلی و ابدی واجب الوجود است. )

اگر وجود او ، جلو و پیش داشت ، قطعاً می بایستی پشت سر هم داشته باشد ( در صورتی که جهت داشتن ، لازمه جسمانیّت است و خدا از آن منزّه است. )

اگر ناقص بود ، میبایستی تکامل پذیر باشد و در این حالت نشانه مخلوق بودن در او هویدا می گردد و در ردیف موجودات ممکن قرار می گرفت و خود ، جزو دلایل هستی واجب الوجود می شود.

او منبع تمام قدرت و نیروست ، لذا هیچ موجودی در او نمی تواند اثر بگذارد و بالأخره خدایی است که تغییر پذیر نبوده و از بین نمی رود و از انظار ارباب معرفت ، پنهان نمی شود.

خداوند پس از فنای جهان ، تنها باقی است و چیزی با او نیست ، همچنان که پیش از خلقت عالم بود ، همان طور پس از آن خواهد بود بدون ملاحظه وقت ، زمان و مکان ؛ چون در مرحله ذات باری تعالی تمام این مفاهیم ، معدودند و موجودی جز ذات او - که برگشت تمام ماسوی به سوی اوست - وجود ندارد.»

علی «ع» در این بخش از سخنانش به بیان تمام صفات ثبوتی و سلبی پرداخته و ضمناً روشن می سازد که نوع قبل و بعد و پیش و پس بودن خداوند نسبت به مخلوقات ، غیر از قبل و بعد زمانی است ؛ چنان که در فصل پنجم در معنای ازل توضیح داده شده و بیان علی «ع» در آن جا نقل گردید:

اگر گفته شود: «خدا همیشه بوده»، مقصود این است که عدم و نیستی بر او پیشی نگرفته

است.

## فصل هشتم:

### چگونگی مشاهده خدا و حدیث ذعلب

شخصی به نام «ذعلب» از علی «ع» می پرسد: «آیا هرگز پروردگارت را دیده ای؟».

علی «ع» در پاسخ فرمود: «من هیچ وقت خدایی را که ندیده باشم عبادت نکرده ام!»

ذعلب گفت: «چگونه او را دیدی؟»

علی «ع» فرمودند: «لم تره العیون بمشاهدة الأبصار ولكن رأته القلوب بحقایق

الایمان...». (۱)

«چشم ها و حواس ، او را نمی بیند ولی دل ها در پرتو ایمان واقعی و اخلاص ، هستی او

را درک می کنند پروردگار من لطافت ، غلظت و حجم را آفریده ، پس خود با این انصاف توصیف

نمی شود.

پیش از هر چه وجود داشته ، پس هیچ چیز قبل از او موجود نبوده است و پس از همه

چیز ، هم خواهد بود ، پس هیچ شیء بعد از او باقی نخواهد ماند.

خواست و مشیتش بدون هم و قصد و خدعه صورت می گیرد ، داخل در تمام اشیاء است

لیکن نه به طور امتزاج و آمیختن و دور از آن ها هم نیست.

---

۱- مؤلف: این حدیث را نیز با طول و تفضیلش آورده ولی چون ما ناگزیریم ترجمه آن را هم به تمام و کمال بیاوریم ، لذا از نقل متن حدیث به استثنای مطلع آن خودداری کردیم. برای اصل عربی حدیث مراجعه به توحید صدوق ، ص ۳۰۸ و قسمت هایی از این در نهج البلاغه هم نقل شده ولی بین روایت نهج البلاغه هم نقل شده ولی بین روایت نهج البلاغه و توحید ، تفاوت بسیار است و روایت مؤلف مطابق توحید صدوق است.

ظاهر است اما مستقیماً او را نمی توان دید. وجودش متجلی است اما نه این که در برابر چشم ها قرار بگیرد. دور از مخلوقات است لیکن نه به مسافت و فرسنگ و نزدیک به آن ها است ولی نه مانند نزدیکی اجسام.

لطافتش جسمانی و وجودش مسبوق به عدم نیست. خالق و آفریننده است لیکن به ابزار آلات ، محتاج نمی باشد. اندازه می گیرد نه به حرکت ، افزون می کند نه به همّت و قصد ، می شنود و می بیند ، نه به واسطه چشم و گوش ، جاها او را فرا نمی گیرد و زمان ها با او همراه نمی شود.

صفات ، او را محدود نمی سازد ، خواب او را فرا نمی گیرد ، هستی اش بر زمان ها و عدم پیشی گرفته و ازلیتیش بر هر ابتدا و آغازی ، مقدم می باشد.

چون حواس و احساس ها را او پدید آورده پس خود نمی شود دارای آن حواس باشد و چون جواهر و اعراض را او با این خصیّات و ویژگی ها آفریده لذا خود دارای جوهر و عرض نیست.

نور را با تاریکی ، رطوبت را با خشکی و سرما را با گرمی ضدّ هم قرار داده است. اشیاء همجنس را با هم جمع کرده و ناهم جنس ها را از هم جدا ساخته و بدین وسیله و به واسطه این جمع و تفریق ها بر وجود خویش راهنما شده است.

در قرآن کریم می فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (۱)

هر چیزی را جفت آفریدیم تا شاید شما به یاد خدا باشید.

از این که در موجودات ، غرایزی گوناگون قرار داد ، گواه آورد که صانع آن ها چنین غرایزی ندارد و چون اشیاء هر یک در وقت و زمانی واقع اند معلوم گردید که خود او در محدوده زمان قرار نمی گیرد. بعضی از موجودات را از نظر برخی دیگر پنهان ساخت تا اثبات کند که میان او و بندگانش ، حجابی جز وجود ناقص خود آن ها نیست.

او پیش از آن که بنده پرورده و یا پرستنده ای در روی زمین پیدا شود ، پروردگار و آفریدگار بود. و قبل از آن که معلوم و یا مسموعی باشد ، او عالم و شنوا بود.»

علی «ع» سپس در پایان سخنانش اشعاری خواند که مطلعش چنین است:

ولم یزل سیّدی بالحمد معروفاً      ولم یزل سیّدی بالجود موصوفاً (۱)

«خدای من همیشه با صفات و ثناهای والا شناخته شده و دائماً با وجود و فیض بی کرانش در حال افاضه بوده است.»

علی «ع» در بیان گرانقدرش به تشریح معنای تشبیه و تنزیه صفات حق پرداخته و چگونگی امکان مشاهده ربوبی را توجیه می کند.

علی «ع» در این فراز از سخنانش منظور از رؤیت خدا را روشن ساخته و اثبات می کند که آن جسمانی ، عضوی و مشاهده مستقیم نیست و نیز با دریافت حدّ منطقی که عقل به کمک مفهوم صفات و خواص ذاتی هر چیز ، به آن می رسد ، صورت نمی گیرد بلکه این مشاهده فقط در پرتو ایمان خالص و توحید خالص ، تحقّق پیدا می کند.

ضمناً علی «ع» به توضیح ایمان و اخلاص پرداخته و چنین می گوید که حجاب ماده و محدودیت های ماهوی ، سبب غیبت برخی از اشیاء از بعضی دیگر است و مانع از مشاهده جمال حق نیز جز همین محدودیت و نقص وجودی و مادی بودن خودمان ، نمی باشد.

اگر چنانچه فرد مؤمن نسبت به ذات حق اخلاص ورزد و با کمال اخلاص مفاهیم وصفی و صفات زاید را از وجود حق پاک گرداند و نتیجاً دلش را از علاقه به تمام ماسوی ببرد و جز به ذات پروردگار دل نبندد ، قطعاً چیزی مانع از مشاهده جمال او نخواهد بود. (۱)

این فراز از سخن علی «ع» : « حجب بعضها عن بعض لیعلم أن لا حجاب بینة و بین خلقه غیر خلقه » (۲)

از آن بیانات شگفت انگیزی است که کسی جلو تر از آن بزرگوار لب به بیان آن نگشوده است و استدلال علی «ع» در این زمینه بر اساس محدودیت وجودات و نقایص ماهوی موجودات می باشد.

نظیر این بیان ، در لابلای احادیث منقول از امام موسی بن جعفر «ع» نیز به چشم می خورد. امام هفتم چنین می فرماید: « خدای متعال بدون زمان و مکان وجود داشته و میان او و مخلوقاتش مانعی جز وجود ناقص خود مخلوقات نیست ، پس او بدون حجاب پنهانی ، از نظرها ناپدید است و بدون پرده نا پیدا از چشم بینندگان ، پوشیده است. » (۳)

---

۱- رجوع شود به شرح جمله : و کمال توحیده الاخلاص له (مؤلف)

۲- توحید: ۳۰۹ . همان ۱۷۸-۱۷۹/ح ۱۲ .

۳- همان ۱۷۸-۱۷۹/ح ۱۲ .

و بخش دیگر سخنان علی «ع»: «کان رباً مربوب و الهأ اذ لا مألوه» (۱) در زمینه صفات اضافیه حق تعالی است. در این بخش علی «ع» اثبات می کند که آن صفات نیز مانند دیگر صفات پیش از آن که طرف اضافه در خارج پدید بیاید، تحقق داشته است؛ چون در ذات باری تعالی هیچ گونه تغییر و دگرگونی رخ نمی دهد. اگر چنانچه صفات اضافیه پس از پیدایش طرف اضافه، موجود می شدند و اموری زاید بر ذات بودند، دگرگونی و تغییر در ذات حق تعالی پدید می آمد و تغییر و تحوّل درباره خدا امری محال می باشد و این از مسائل پیچیده فلسفی است.

و شعری که در پایان کلام آمده مشعر بر این است که آفرینش و نظام خلقت تعطیل نبوده و نخواهد بود و پیرامون این موضوع احادیث زیادی از اهل بیت «ع» روایت شده است و دلالت میکند بر این که پیش از این جهان، عوالم زیادی وجود داشته و پس از انقراض این که عالم نیز خداوند عوالم دیگری خواهد آفرید و هرگز حق تعالی از افاضه و آفرینش، دمی باز نمی ایستد.



## فصل نهم:

### پاره ای از حقایق معارف الهی

«خاق الله الخلق فعلق حجاباً بینه و بینهم فبمباينته اياهم مفارقته انيتهم و ايداؤه اياهم شاهدٌ على آلا اداة فيه لشهادة الادوات بفاقة المؤدين و اتداؤه اياهم دليلٌ على آلا ابتداء له لعجز كل مبتدئٍ عن ابداء غيره.» (۱)

« خداوند ، پدیده ها را بیافرید و بین خود و آن ها حجابی انداخت ، پس منظور از جدایی خدا از مخلوقات ، برتری ذات و تفاوت حقیقت او از آنها ست.»

این که خداوند اشیاء را دارای ابزار و ادوات قرار داده ، گواه این است که خود نیازمند ابزار و ادوات نیست ؛ زیرا وجود ابزار و آلات ، دلیل احتیاج است و خداوند بی نیاز محض است. این که از لحاظ هستی بر تمام پدیده های جهانی و مخلوقات پیشی گرفته ، دلیل این است که وجودش آغاز و ابتدایی ندارد ؛ چون هر موجودی که سبق به غیر باشد ، خود معلول علتی است و نمی تواند علة العلل باشد در حالی که خداوند علت تامه تمام موجودات است.

« اسمائه تعبيرٌ و أفعاله تفهيمٌ و ذاته حقيقةٌ و كنهه تفرقةٌ بينه و بين خلقه قد جهل الله من استوصفه و تعداه من مثله و أخطاه من اكنتهه.» (۲)

« نام هایش نمایشی از صفات کمالیه و کارهایش علایم وجود هستی اوست. ذاتش عین حقیقت و کنه وجودش جدا از تمام ماسوی است. هر کس برای خدا صفات زاید قایل باشد ، به

---

۱- تحف العقول : ۶۲-۶۳ . صدوق قریب به این حدیث را در توحید روایت کرده ، مراجعه شود به ص ۳۵ - ۳۶ .

۲- تحف العقول : ۶۳ .

درستی او را نشناخته و هرکس برای او مانند بیندارد ، از حریم وجود او دور گشته و هر کس در صدد شناخت ذات او برآید ، سخت دچار اشتباه شده است .»

«فمن قال أين؟ فقد بؤاه و من قال فيم؟ فقد ضمنه و من قال إلى م؟ فقد نهاه و من قال لم؟ فقد علله و من قال كيف؟ فقد شبهه و من قال اذ؟ فقد وقته ، و من قال حتى؟ فقد غياه...».

«پس هر کس بگوید : خدا کجاست؟ برای او مکان قایل شده و هر کس بگوید : داخل چیست ؟ او را محدود و محاط دانسته و هر کس بگوید : تا کی هست؟ برای وجود او پایان پنداشته و هر کس بگوید : چرا هست؟ برایش علت قرار داده و هر کس بگوید : چگونه است؟ او را تشبیه کرده است و هرکس بگوید : در فلان وقت بوده ، او را محدود به زمان دانسته و هر کس بگوید : تا فلان وقت است ، برای او غایب پنداشته است.

دراثر دگرگونی و تغییر مخلوقات ، دگرگون نمی شود و با محدودیت های پدیده ها محدود نمی گردد.

او یگانه و بی همتاست . تحت شماره و عدد در نمی آید و بی نیاز مطلق است و ذاتش دارای جزء و بعض نیست.

داخل اشیاء است و نه به طور حلول و بیرون از آن ها است ولی نه به طور جدایی و فاصله گیری ، در همه چیز متجلی است لیکن به چشم نتوان دید.»

## فصل دهم:

### درچگونگی آفرینش و بیان علی «ع»

«... لم یخلق الأشياء من أصول أزلیة و لا من أوائل كانت قبله بدیة بل خلق ما خلق و اتقن خلقه و صور ما صور فأحسن صورته فسبحان من توحد فی علوه فلیس لشیء منه امتناع و لاله بطاعة أحد من خلقه انتفاع...» (۱)

« خداوند ، پدیده ها را از مواد ازلی و قدیم نیافریده بلکه آنچه را که پدید آورد ، ابداع فرمود و خلقتشان را استوار کرد و به صورت هایی نیکو و زیبا درآورد ؛ پس منزّه است خدایی که در علو و برتری ، یگانه است و هیچ موجودی نمی تواند از فرمان او سرپیچی کند و از اطاعت و تسلیم شدن بندگانش نیز نفع و فایده ای عاید او نمی شود.»

علی «ع» در این کلام خویش ، سخن کسانی را که می گویند آفرینش با ترکیب و تفریق مواد ثابت و قدیمی صورت می گیرد و آن ها اصلاً نیاز به آفریننده ندارد! رد می کند و آن را بر اساس این که همه چیز در اصل هستی و بقا و در هیئت ترکیبی و مواد و اصول ، نیازمند و تحت قدرت و اداره خدا هستند واز ، آفرینش آنها نفعی به خدا نمی رسد ، اثبات می کند. (۱)

---

۱- حرفی است که مادیون مدّعی اند و میگویند: «پدیده ها از اتمهای بی نهایتی که ازلی و قدیم هستند و به آفریننده احتیاج ندارند، به وجود می آیند و دائماً با ترکیب این اتمها موجودات به وجود می آیند و در اثر پراکندگی آنها از همدیگر، موجود از بین میروند و اگر جاندار است، میمیرد ولی اتمها همواره باقی و فنا ناپذیرند تا در اثر ترکیب آنها پدیده تازه و موجود دیگری پدید می آید!».

## فصل یازدهم:

### بیان علی «ع» پیرامون جهان برین

«صوْرُ عاریةٍ عن الموائِدِ عالیةٍ عن القوَّةِ والاستعدادِ تجلّی لها فأشرقت و طالها فتلاّلات والقی فی هوئیّتها مثاله فأظهر عنها أفعاله...» (۱)

« موجودات کاملی هستند عاری از ماده و قوه ؛ زیرا جملگی مجردند و فعلیت تمام و در نهایت کمال ممکن هستند ذات باری بر آنها تجلی کرده ، نورانی شدند و فیوضاتش را بر آن ها افاضه نموده به کمال ممکن رسیدند و در نتیجه نمونه بارز خاقت شده و واسطه در فیض و آفرینش گشتند.»

در فلسفه الهی ، بر اساس برهان عقلی اثبات شده است که بین باری تعالی و جهان مادی ، موجودات مجرد و غیر مادی وجود دارند که از یک لحاظ نسبت به آن ها به موجودات مادی نسبت موجودات کامل است به موجودات و پدیده هایی که در حال تکامل می باشند ؛ یعنی کمال در مجردات ، فعلی است ولی در مادیات ، به طور تدریج است و از لحاظ دیگر نسبت آنها به مادیات نسبت جسم شفاف و صیقلی است نسبت به جسم تیره و کدر همچنان که اجسام تیره و غلیظ نمی توانند اشعه خورشید را از خود به سوی غیر عبور دهند برخلاف اجسام شفاف و صاف که به خوبی نور از آنها عبور کرده و به اجسام دیگر می تابند ، موجودات مجرد و غیر مادی ، فیوضات الهی را می گیرند و به موجودات پست تر و پایین تر می رسانند.

این ، شرح جمله ای است که در کلام علی «ع» آمده: «فأظهر عنها أفعالهُ» و بحث در این خصوص بسیار پر دامنه است و برای اطلاع بیشتر باید به کتب مفصّل فلسفی مراجعه شود و کلام علی «ع» کوتاهترین ، فشرده ترین و مستدل ترین بیان در این باره است.

## فصل دوازدهم:

### معنای تقدیر و حدیث مربوط

مردی نزد امام علی «ع» آمد و گفت: «یا علی! برای من راجع به قدر شمه ای بیان

فرمایید.»

علی «ع» فرمود: «موضوع تقدیر، اقیانوس ژرف و دریای بی ساحلی است، ابداً در آن

وارد نشوید.»

مرد گفت: «خواهشمندم پاره ای از حقایق را در این مورد بیان کنید.»

علی «ع» فرمودند: «مسأله قدر، راهی بس خطرناک و لغزنده ای است، در آن رهسپار

نشوید.»

اما مرد برای سومین بار اصرار کرد که حضرت پیرامون «تقدیر» و معنای آن ایراد سخن

کند.

علی «ع» فرمود: «اکنون که اسرار می ورزی که من در این باره سخن بگویم، گوش فرا ده

من از تو می پرسم: آیا رحمت خدا نسبت به بندگان، پیش از اعمالی بندگان تحقق داشته است؟»

مرد گفت: «البته رحمت الهی پیش از پیدایش اعمال بندگان تحقق داشته است.»

علی «ع» فرمود: «حالا درست فکر کردی و صحیح گفتی، ولی جلوتر چنین فکر نمی کردی

و راه گمراهی و هلاکت می پیمودی.»

آن مرد گویا مشکلش حل شده بود ، از حضور علی «ع» مرخص شد ولی فوری دوباره برگشت و سؤال دیگری مطرح ساخت و پرسید: «یا امیر المؤمنین! آیا این که ما زنده ایم و می میریم و کارهایی انجام می دهیم و یا ترک می کنیم ، همه این ها با نخستین مشیت خدا صورت می گیرد؟»

علی «ع» فرمود: «تو باز هم گرفتار مسأله مشیّتی؟ من از تو چند سؤال می کنم که ناگزیری پاسخ دهی ، آیا خدا بندگانش را آن طور که می خواست آفرید یا آنگونه که آنان می خواهند؟»

مرد پاسخ داد: «البته آن طور که خود می خواست.»

علی «ع» فرمود: «آیا خداوند بندگانش را برای آنچه خود می خواهد ، خلق کرد یا برای آنچه برای آنچه بندگان می خواهند؟»

مرد گفت: «برای آنچه خود می خواهند.»

علی «ع» فرمود: «آیا بندگان خدا در روز قیامت آن طور که که خدا می خواهد ، محشور خواهند شد ، یا آن گونه که خودشان می خواهند؟»

مرد گفت: «آن طور که خدا می خواهد.»

امام علی «ع» فرمود: «برخیز که مشیّت الهی در هر امری جاری است و تو شرکتی در خواست و مشیّت خدا نداری.» (۱)

علی «ع» در این بیان که به پژوهش تقدیر و اثبات آن می پردازد (۱)؛ آن را بر اساس این که ریشه صفات فعلی و صفات ذاتی برقرار است، توجیه می کند و نظر به این که صفات فعلی خدا وابستگی با اعمال و کارهای مردم پیدا می کنند، طبعاً افعال و کردار آنها نیز نظر سایر حوادث جهان آفرینش، با تقدیر و مشیت الهی صورت می گیرد و بی ارتباط با خدا نخواهد بود؛ همچنان که مفوضه گمان دارند که مردم در ایجاد افعال و کارهای خود مستقل اند و اعمال آنان کاملاً بی ارتباط با خدا است و ایت مسأله همان گونه که در فصل هشتم خاطر نشان ساختیم، از مشکلات فلسفه الهی به شمار می آید.

البته نخستین نظر و بحث راجع به صفات و فعل خدا مانند: رضا، خشم، رحم و عطف، زنده کردن و میراندن، روزی دادن و هدایت و امثال اینها، حکم می کند که این ها نظیر صفات ذاتی خدا نیستند که عین حقیقت و ذات او باشند بلکه این صفات بر خلاف علم، قدرت، حیات و دیگر صفات ذاتی، صفاتی انتزاعی و اضافی هستند؛ زیرا همگی اموری حادث و نوپیدا هستند و مثل خود طرف اضافه، نبوده اند و بعد تحقق پیدا کرده اند؛ مثلاً وقتی می گوئیم: فلان شخص مورد رحمت خدا قرار گرفته است؛ روزی داده شده و هدایت شده است، از این ها صفاتی به عنوان: رحیم، رازق، و هادی انتزاع می کنیم و به خدا نسبت می دهیم و در واقع، نسبت هایی هستند که از حال متعلق و طرف اضافه، موقع مقایسه با کار خدا، به دست می آوریم.

---

۱- «تقدیر» به این معنا که خداوند متعال در افعال بندگانش یک نوع تأثیری که مناسب با مقام ربوبی او هست، دارد (مؤلف).



هر شخصی از لحاظ این که غذایی به چنگ می آورد و به وسیله آن به هستی خود ادامه می دهد ، حالش چنین است که از نعمت ها و روزیهای می خورد که روزی رسانی آنها در اختیار او گذاشته است ، پس غذا و سایر نعمتهایی که او از آنها استفاده می کند ، روزی و رزق الهی و آن شخص مرزوق و روزی داده شده و خود خدای واجب الوجود ، رازق و روزی رسان محسوب می شود و به همین قیاس.

پس صفاتی که به عنوان صفات فعل خوانده می شوند ، اموری زاید و انتزاعی هستند که در اصطلاح فن معانی و بیان به آن « استعاره تشبیهی » گویند.

این ، نتیجه نخستین نظر و اولین تأمل راجع به این صفات بود ، اما دقت در مبحث توحید ، حقیقت و مسأله دیگری را روشن می سازد که فوق العاده دقیق تر و عمیق تر از مطلب سابق است و آن عبارت از این است که : وجود و مظاهر گوناگون آن و معانی و نسبت هایی که از آن انتزاع می شود ، همگی به خدا بر می گردند البته به نحوی که سزاوار ساحت قدس است.

پس ثفات فعلیه اگر چنانچه به حسب ظاهر نسبتهای حادث و نو پیدایی هستند (۱) لیکن اساس و ریشه آنها بستگی به خدا دارد و حقیقتاً به او قائم اند اگر چه بیان ، فکر و لغات دایر بین ما کوتاه تر از آن است که حقیقت آنها را دریابد و به تشریح آنها بپردازد.

---

۱- مثلاً هنگامی که میگوییم : خداوند فلانی را امروز زنده کرد ، این صفت فعلی ؛ یعنی «احیا» اگر چه به حسب ظاهر ، امروز ظاهر پدید آمد لیکن به طور کلی منشأ این صفت ، این است که بشر در قبضه قدرت مطلقه حق تعالی است و او هر طور بخواهد و به هر صورت که اراده کند ، انجام میدهد و به همین قیاس است سایر صفات فعلیه.

پس این صفات هم چنان که اشیاء خارجی مورد تعلق آنها قرار می گیرند و بین آنها ارتباط برقرار می گردد ، همین طور خود اشیاء از جمله انسان به تمام معنا وابستگی به خدا دارند ( به نحوی که با ساحت الهی ، مناسبت دارد.) اگر چه بیان و زبان ما از توضیح و تشریح حقیقت امر ، عاجز می باشد.

این که علی «ع» پرسید : « آیا رحمت خدا پیش از اعمال مردم است یا پس از آن ؟ » در حقیقت استدلالی است در زمینه تقدیر با این توجیه رحمت خدا شامل حال همه است و به کسی ظلم روا نمی دارد ؛ زیرا اصل توحید و ذوق یگانه پرستی مانع از این طرز فکر است که وقتی خدا بنده ای را مورد لطف و رحمت قرار داد و بر گناهانش قلم عفو کشید ، بگوییم که این صفت رحم خدا با فعل مردم یا بعد از آن ، حادث می شود.

یا هنگامی که می گوییم خدا فلان شخص را مورد لطف خویش قرار داد و به او روزی عنایت فرمود ، منظور این است که او از نعمتهای خدایی استفاده کرده است.

نیز آنچه در بخش دیگر می فرماید: « به من بگو آیا آن طور که خودش می خواست آفریده یا آن گونه که ایشان می خواهند؟ » ، استدالی است در مورد این که قضا و قدر خدا در تمام امور جریان دارد و تمام مخلوقات را از روی علمی که جلوتر وجود داشت آفریده است و بندگان خدا با تمام شؤون وجودی شان از جمله کلیه اعمال و رفتارشان متعلق علم خدا هستند و او از اعمال و رفتار بندگان غافل نیست. او هرگز مغلوب و مقهور اراده دیگران نمی باشد و مردم در اراده و مشیتشان هیچ گونه استقلال و خود مختاری ندارد ، بدون این که نوعی اختیاری که دارند خللی بپذیرد.

پس خدا از مردم خواسته است که با اراده و اختیار خویش اقدام بکنند و بالأخره هم مشیّت  
خدا سرلوحه تمام اعمال است و خارج از اراده او کاری صورت نمی پذیرد.  
تفصیل بحث موکول به کتاب هایی مفصّل فلسفی و کلامی است.

## فصل سیزدهم:

### معنای استطاعت بندگان و بررسی حدیث عبایه

عبایه بن ربیع اسدی از علی «ع» راجع به قدرت و استطاعتی که مردم به واسطه آن فعالیت می نمایند ، پرسش نمود.

علی «ع» فرمود: « تو از استطاعت و توانایی پرسیدی ، آیا تو استطاعت را بدون خدا مالکی یا با خدا؟ ».

عبایه در پاسخ سکوت کرد و جوابی نتوانست بگوید.

علی فرمود: « اگر می گفתי بدون خدا و تأثیر او صاحب قدرت و استطاعت هستی ، تو را می کشتم و اگر می گفתי با شرکت خدا استطاعت داری ، باز تو را می کشتم. »

عبایه: « پس چه بگویم و چگونه معتقد باشم؟ »

علی «ع» فرمود: « بایستی مالک و صاحب قدرتی به عنایت خدا و به واسطه او که مالک مطلق است بدون دخالت فردی دیگر ؛ چون اگر خداوند قدرتی راجع به چیزی بتو بدهد ، آن لطف و موهبتی است در حق تو و اگر آن را از تو بگیرد ، امتحان و آزمایشی برای تو خواهد بود ؛ زیرا مالک علی الاطلاق و قادر به تمام معنا اوست و دیگران در برابر او مالک هیچ چیز نیستند. » (۱)

علی «ع» در این بخش از کلامش ملکیت اشیاء را نسبت به آثار و نتایج و از جمله استطاعت عملی انسان و تسلط و مالکیت او را نسبت به کارها و نتایجش بر اساس توحید افعالی، توجیه می کند.

خصوصاً در آن فقره از سخنش که فرمود: «اگر چنین می گفتمی، تو را می کشتم و اگر چنان می گفتمی، تو را می کشتم.»، مشعر بر این است که مسأله بر مبنا و پایه توحید افعالی است و نتیجه پایبند بودن به توحید این است که در عالم خلقت، جز خدا مؤثر واقعی ندانیم.

پس هر سبب و هر علتی در سببیت و علیت منتهی به خدا است و اصلاً ذات و اسباب و خصوصیات و وصف سببیت و علیتشان همگی ملک و مال خداست. و اگر چه به ظاهر وصف علیت و سببیت به خود اسباب و علل نسبت داده می شود لیکن آن در حقیقت به تملیک خداست و این خصوصیت و این صفت علیت را خدا را به آنها اعطا فرموده است و آن از قبیل تملک ضمن تملک است.

ناگزیریم برای توضیح مطلب، مثال ساده ای را خاطر نشان سازیم؛ مثلاً شما در ذهن خود، اشیاء و صورت هایی را تصوّر می کنید که آنها دارای آثار و افعالند، پس شما آفریننده این صور در این عالم ذهن هستید که خود آن صور، دارای افعال و کارهایی هستند.

پس در حقیقت شما مالک این صور ذهنی و افعال و آثارشان هر دو هستید و هنگامی که شما انسانی را در ذهن، تخیل و تصوّر می کنید که می خورد و می نوشد و به مردم نیکی و احسان می کند و یا به عکس، بی رحمانه دست به کشتار آنان می زند، این انسان ذهنی و خیالی شما مالک افعال و آثار خویش است ولی شما مالک آن انسان خیالی و آثار و افعالش هر دو می باشید و آن آثار و افعال به انسان خیالی ساخته ذهن شما به عنوان این که فاعل آنها است مثلاً

می خورد و می نوشد ، نیکو کار یا قاتل است ، نسبت داده می شود اما شما فقط موجد و آفریننده آن صورت ذهنی آن انسان خیالی هستید و تنها به او هستی بخشیده اید و هرگز به شما نمی گویند که شما می خورید و می آشامید و احسان می کنید و آدم می کشید ، با این که این کارها همگی کار همان صور خیالی است که شما ایجاد کرده اید. (دقت شود).

مؤلف می گوید: اینها بخشهایی از سخنان علی «ع» پیرامون مسائل فلسفه الهی است که با وصف ناتوانی و کمی سرمایه و با نبودن مجال کافی ، قسمتی را نقل کردیم لیکن با کمی مندرجات رساله و اختصار جملات ، وافی به مقصود غایی ما است.

منظور از ایراد و نقل سخنان آن حضرت ، سه مطلب زیرین است :

۱- برای مردمان محقق و با بصیرت و علاقمندان به فلسفه و کاوشگران مسائل آن ، ثابت شود که علی «ع» در میان امت اسلامی ، نخستین کسی است که پیرامون فلسفه الهی ، کلمات منطقی و مستدل و بیانات توأم با برهان ایراد کرده است. پس او را بر دیگران در این باب منتی است و برای او در گردن پژوهشگران فلسفه در مورد رایج کردن برهان و استدلال در مسائل الهی، حقوق مسلم است.

۲- کسانی که در تاریخ فلسفه و طرح مسائل گوناگون فلسفی ، مطالعات و نظری دارند و در این خصوص به تحوّل افکار و آرا توجه دارند ، موقعیت این ستون های فلسفی و این مسائل دقیق حکمی را که در لابلای کلمات امام علی بن ابی طالب «ع» آمده و در مشکل ترین مباحث الهی جا گرفته ، در مدّ نظر قرار دهند و یقین کنند که آن بزرگوار ، مسائلی را در فلسفه الهی مطرح ساخته اند که کسی جلو تر از او این مباحث را مطرح نکرده و بایی راجع به آنها منعقد ننموده

است. و قرن ها بود که این کلمات و بیانات در بوته ابهام مانده بودند تا این که در این قرون اخیر ، موفق به حلّ و کشف آنها شده اند.

۳ - علی «ع» نخستین فردی است که واژه های عربی را جهت بیان مباحث فلسفی و اصطلاحات حکمی به کار برده و در واقع دایره الفاظ تنگتر از آن است که حقایق را بتواند کماهو حقّه بیان بدارد مگر این که یک نوع تجرید در آنها به عمل بیاید نظیر آنچه علی «ع» در به کار بردن برخی از آنها انجام داده است:

الف - «منعتها منذ القومیة و حتمها قد الأزلیة و جنبتها لولا التکملة» (۱)

این که می گوئیم فلان موجود ار فلان زمان به وجود آمد ، یا در فلان وقت بود ، دلیل این است که موجودات قدیم و ازلی نیستند. نیز این که می گوئیم اگر پدیده ها چنان نبود ، بهتر بود و اگر چنین بود کامل تر می شد ، روشن می کند که اشیاء ، کامل و تمام نیستند.

ب - «إن قبیل کان فعلى تأویل أزلیة الوجود وان قبیل لم یزل فعلى تأویل نفی العدم.» (۲)

« اگر گفته شود که خدا همیشه بوده ، مقصود این است که عدم بر او سبقت نگرفته است و اگر گفته شود که در گذشته وجود داشته ، منظور این است که هستی اش ازلی و بی آغاز بوده است.»

ج - «واحدٌ لا بعددٍ و دائمٌ لا بأمَدٍ.» (۳)

---

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۲۲۸ : ۷۲۴.

۲- توحید : ۷۳ .

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام / خ ۲۲۷ : ۷۳۳.

« یکتاست ، نه یکتای عددی ، همیشگی است ولی نه در محدوده وقت و زمان.»

و واژه های دیگر نظیر قوه ، استعداد ، علّت . معلول و غیر ذلک.

این رساله بنا به درخواست جمعی از برادران و دوستان عراقی که علاقمند به نشر فضایل و

فواضل امام علی بن ابی طالب «ع» بودند ، در سال ۱۳۷۹ ه.ق. به رشته تحریر در آمد.

در سال ۱۳۹۲ ه.ق. ۱۳ رجب المرجب ، ترجمه این مجموعه ارزشمند به دست این بنده

ناچیز « ابراهیم سید علوی » پایان یافت.

و الحمد لله اولاً و آخراً .



## فهرست منابع و مآخذ

۱- قرآن

### «الف»

- ۲- احتجاج / طبرسی / احمد / مؤسسه الأعلمی و مؤسسه أهل البيت «ع» / ۱۴۰۱ ه.ق.
- ۳- احقاق الحق / حسینی مرعشی تستری / نورالله / مطبعة اسلامية - تهران / ۱۳۲۸ ه.ق.
- ۴- اصول کافی / کلینی / محمد / دار صعب و دارالتعارف بیروت / ۱۴۰۱ ه.ق. / چاپ چهارم.

### «ب»

- ۵- بحار الأنوار / علامه مجلسی / محمد باقر / مؤسسة الوفا بیروت / ۱۴۰۳ ه.ق. / چاپ سوّم.

### «ت»

- ۶- تحف العقول / حرّانی / حسن / دفتر انتشارات اسلامی / ۱۴۰۴ ه.ق. / چاپ دوّم.
- ۷- ترجمه تفسیر المیزان / علامه طباطبایی / سیّد محمد حسین / دفتر انتشارات اسلامی.
- ۸- توحید / شیخ الصدوق / محمد / مكتبة الصدوق / ۱۳۹۸ ه.ق.

### «ث»

- ۹- شرح اصول کافی / مازندرانی / ملّا محمد صالح / مكتبة الاسلامیة - تهران / ۱۳۸۴ ه.ق.
- ۱۰- شرح غررالحکم و دررالکم / خوانساری / جمال الدین محمد / انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱- شرح نهج البلاغه / ابن أبي الحديد / عزّالدين / دارالکتب العربیة - بیروت / ۱۳۸۵ ه.ق. / چاپ دوّم.

## «م»

- ۱۲- معانی الاخبار / شیخ الصدوق / محمد / دفتر انتشارات اسلامی / ۱۴۲۵ ه.ق.
- ۱۳- میزان الحکمة / ری شهر / محمد / دارالحدیث / چاپ اوّل.

## «ن»

- ۱۴- نهج البلاغه / فیض الاسلام.